

# برهم‌کنش مرجعیت، حکومت و جامعه در دوران مرجعیت آیت‌الله بروجردی

کمال رضوی<sup>۱</sup>

## چکیده

مرجعیت شیعه در تحولات اجتماعی - سیاسی معاصر ایران، حضوری پررنگ و با نقش‌های متفاوت و احیاناً متضاد داشته است. چنین حضوری، گاه در جهت کنشگری و مبدا تغییر واقع شدن بوده است (نظیر حضور فعال شماری از علما و مراجع برجسته در جریان انقلاب مشروطه) و گاه سویی تأثیرپذیری و واکنش‌گری در مواجهه با تحولات را داشته است (نظیر مواجهه با مدرنیزاسیون اجباری رضاشاه در ایران) و گاه نیز در قالب سکوت و انفعال بروز یافته است (نظیر سکوت مرجع وقت شیعه در تعارض دولت مصدق با دربار و دولت انگلیس در جریان ملی کردن صنعت نفت). در هر صورت، چنین نبوده که مرجعیت همواره پیش‌قراول یا دنباله‌روی تحولات اجتماعی بوده باشد؛ بلکه به مانند گروه‌های اجتماعی دیگر، مرجعیت نیز به مثابه‌ی عاملی اجتماعی، در مواجهه با این تحولات، هم تأثیرگذار بوده و هم تأثیرپذیر؛ هم دچار قبض و محدودیت و افول گردیده و هم به بسط نفوذ و گستره‌ی عمل خود پرداخته است. مفروض گرفتن چنین جایگاهی برای مرجعیت، مقدمتاً برای ما این نتیجه را در پی دارد که در بررسی سیر تاریخی مرجعیت شیعه در ایران، خود را به مناسبات، تحولات و تعاملات درونی مرجعیت و حوزه‌ی علمیه محصور نکرده و بلکه مرجعیت را در زمینه‌ی بزرگ‌تر اجتماعی - سیاسی مورد بررسی قرار دهیم.

این مقاله با مفروض گرفتن این مساله به بررسی سیر تاریخی مرجعیت و برهم‌کنش آن با جامعه و حکومت در دوره‌ی مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی می‌پردازد. این بررسی با اتکای به داده‌های شفاهی حاصل از گفتگو با ملازمان، نزدیکان و شاگردان آیت‌الله بروجردی و همچنین منابع تاریخی و مقالات پژوهشی مرتبط، برهم‌کنش مرجعیت با جامعه و حکومت را در چهار محور «بررسی زمینه‌ی اجتماعی - سیاسی»، «بررسی وضعیت حوزه‌ی علمیه»، «مناسبات مرجعیت و جامعه» و «مناسبات مرجعیت و نظم سیاسی» مستقر پی می‌گیرد.

## واژگان کلیدی

آیت‌الله بروجردی، مرجعیت و حکومت، مرجعیت و جامعه.

## مقدمه

تاریخ معاصر ایران سرشار از فراز و نشیب‌های اجتماعی و سیاسی است و جامعه‌ی ایرانی به طور متوسط هر دو دهه، شاهد یک دگرگونی اجتماعی - سیاسی مهم بوده است. در واقع از آستانه‌ی انقلاب مشروطه و ورود جامعه‌ی ایرانی به دورانی نوین از تاریخ و فرهنگ خود، مقطعی بیش از دو دهه را نمی‌توان یافت که در آن یک تحول اجتماعی عمده رخ نداده و جامعه را دستخوش تغییر نکرده باشد. برخی از جامعه‌شناسان، تاریخ معاصر ایران و به طور مشخص از دوران مشروطه به بعد که دوران اوج آشنایی و مواجهه‌ی ایران با فرهنگ و تمدن غرب است را با گسستی در تاریخ جامعه و ورود ایران به دوران مدرن تبیین می‌کنند. فارغ از اینکه چنین رویکردی نسبت به جامعه‌ی ایرانی و سربرآوردن مفهومی تحت عنوان «مدرنیته‌ی ایرانی» در دوران معاصر را بپذیریم یا نه، آنچه که در آن نمی‌توان مناقشه‌ی چندانی کرد، اصل تغییر مستمر و بدون وقفه در جامعه‌ی ایرانی در سده‌ی اخیر است. روشن است که در این تحول مستمر، نهاد دین و گروه متولیان رسمی آن نیز که یکی از پایه‌های ثابت مواجهات است، حضوری انکارناپذیر و پیوسته و غالباً سرنوشت‌ساز دارند.

مرجعیت شیعه در تحولات اجتماعی - سیاسی معاصر ایران، حضوری پررنگ و با نقش‌های متفاوت و احیاناً متضاد داشته است. چنین حضوری، گاه در جهت کنشگری و مبدا تغییر واقع شدن بوده است (نظیر حضور فعال شماری از علما و مراجع برجسته در جریان انقلاب مشروطه) و گاه سویی تأثیرپذیری و واکنش‌گری در مواجهه با تحولات را داشته است (نظیر مواجهه با مدرنیزاسیون اجباری رضاشاه در ایران) و گاه نیز در قالب سکوت و انفعال بروز یافته است (نظیر سکوت مرجع

<sup>۱</sup> . فارغ التحصیل کارشناسی ارشد پژوهش علوم اجتماعی دانشگاه تهران [krazavi@alumni.ut.ac.ir](mailto:krazavi@alumni.ut.ac.ir)

وقت شیعه در تعارض دولت مصدق با دربار و دولت انگلیس در جریان ملی کردن صنعت نفت). در هر صورت، چنین نبوده که مرجعیت همواره پیش‌قراول یا دنباله‌روی تحولات اجتماعی بوده باشد؛ بلکه به مانند گروه‌های اجتماعی دیگر، مرجعیت نیز به مثابه‌ی عاملی اجتماعی، در مواجهه با این تحولات، هم تاثیرگذار بوده و هم تاثیرپذیر؛ هم دچار قبض و محدودیت و افول گردیده و هم به بسط نفوذ و گستره‌ی عمل خود پرداخته است. مفروض گرفتن چنین جایگاهی برای مرجعیت، مقدمتاً برای ما این نتیجه را در پی دارد که در بررسی سیر تاریخی مرجعیت شیعه در ایران در نیم‌سده‌ی اخیر، خود را به مناسبات، تحولات و تعاملات درونی مرجعیت و حوزه‌ی علمیه محصور نکرده و بلکه مرجعیت را در زمینه‌ی بزرگ‌تر اجتماعی - سیاسی مورد بررسی قرار دهیم.

مقاله پیش رو متضمن بررسی تاریخی تفصیلی دوره‌ی نخست مورد بحث ما در دوران مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی و آستانه و زمینه‌ی قبلی این دوره است. اهمیت این برهه‌ی زمانی این است که یکی از آن جهت است که طی این برهه، برای نخستین بار شاهد شکل‌گیری یک کانون قدرتمند مرجعیت شیعه در ایران هستیم که سبب می‌شود حوزه‌ی علمیه‌ی قم به لحاظ نفوذ و تاثیرگذاری اجتماعی از حوزه‌ی هزارساله‌ی نجف پیشی بگیرد؛ و دوم از این جهت به لحاظ رقم خوردن دوران جدید مرجعیت شیعه در ایران، شایسته‌ی بحث و بررسی تفصیلی است. برای اینکه این بررسی به شکل منظم‌تر و دقیق‌تری صورت پذیرد، محورهایی برای ترسیم مختصات دوران تعیین می‌نماییم. استفاده از این محورها ما را در فهم برهم‌کنش مرجعیت با جامعه و حکومت یاری می‌دهد:

- زمینه‌ی اجتماعی - سیاسی
- وضعیت حوزه‌ی علمیه
- مناسبات مرجعیت و جامعه
- مناسبات مرجعیت و نظم سیاسی مستقر

#### ۱. زمینه‌ی اجتماعی - سیاسی

مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی در دورانی تحقق یافت که جامعه‌ی ایرانی تجربه‌ی عصر پهلوی اول (رضاشاه) را پشت سر نهاده بود. در واقع سکونت آیت‌الله بروجردی در قم و بر عهده گرفتن زعامت حوزه‌ی علمیه، در سال ۱۳۲۳ و اندکی بعد، احراز جایگاه مرجعیت واحد در سال ۱۳۲۵، مدتی پس از سقوط رضاشاه و پایان یافتن اشغال ایران توسط نیروهای متفقین به وقوع پیوست. بدین ترتیب، برای بررسی زمینه‌ی اجتماعی - سیاسی مرجعیت آیت‌الله بروجردی، بازخوانی اجمالی تحولات ایران در عصر رضاشاه گریزناپذیر است.

در خصوص تحولات دامنه‌داری که جامعه‌ی ایران در عصر رضاشاه تجربه کرد، تعبیر متعددی به کار برده شده که شاید مفهوم «مدرنیزاسیون اجباری» بیش از دیگر مفاهیم برای نام‌گذاری این دوره به کار رفته باشد. اقداماتی نظیر کاستن قدرت روحانیان و زمین‌داران بزرگ، یکپارچه کردن شهرها، اسکان عشایر و خلع سلاح ایلات، تاسیس دادگستری و تصویب نخستین قانون مدنی ایران، تصویب و اجرای قانون متحدالشکل کردن لباس و کشف حجاب، همسان‌سازی نیروهای نظامی و تشکیل ارتش ایران و تصویب قانون خدمت اجباری سربازی، تشکیل سازمان ثبت احوال برای شناسایی مشمولان نظام اجباری و ترکیب گروه‌های اجتماعی مختلف، تاسیس بانک سپه برای سامان بخشیدن به امور مالی و حقوقی نظامیان، خرید سلاح‌های جدید، تاسیس دانشکده افسری، تاسیس بانک ملی ایران، ساخت راه‌آهن سراسری ایران، جاده‌سازی و گسترش زیرساخت‌های ارتباطات، تاسیس رادیو ایران و خبرگزاری پارس، تاسیس دانشگاه تهران، گسترش صنایع، تأسیس فرهنگستان ایران، تغییر تقویم رسمی ایران از تقویم هجری قمری به تقویم خورشیدی جلالی، سرفصل عمده‌ترین اقدامات رضاشاه در دوره‌ی حدوداً بیست ساله‌ی سلطنت بر ایران است.

تا آنجایی که به بحث ما مربوط می‌شود، در دوره‌ی رضاشاه، سه خط سیر اساسی برای تغییر زیربنایی ساختار جامعه‌ی ایران رهگیری شده است:

- تغییر ساختار ایلاتی جامعه‌ی ایران
- بنیان نهادن دولت دیوان‌سالار خودکامه‌ی مدرن
- تلاش برای کاهش نفوذ روحانیت و نهادهای سنتی

این اقدامات رضاشاه، را می‌توان مهمترین سرفصل‌های اقدامات وی تلقی کرد که تا میزان زیادی به آنچه موضوع پژوهش ماست، مرتبط است (در عین اینکه می‌توان موارد دیگری به این فهرست افزود که البته ارتباط کمتری با بحث ما دارد). رضاشاه با بر هم زدن ساختار ایلاتی - عشایری جامعه‌ی ایران از طریق اقداماتی نظیر کوچ دادن اجباری آنها، اسکان دادن

عشاویر، خلع سلاح ایلات و ... اهداف گوناگونی را به طور همزمان پیگیری می‌کرد که کاستن از قدرت نظامی (و در نتیجه احتمال شورش) عشایر علیه دولت مرکزی از یک سو، جلوگیری از ناامنی در کشور و تثبیت اقتدار دولت مرکزی و ... از جمله این اهداف می‌باشد. تغییر بافت ایلاتی - عشایری ایران، بی‌شک پیامدهای متعدد اجتماعی در بر دارد، اما با توجه به بحث ما، شاید مهمترین این پیامدها، تسهیل بیشتر زمینه‌ی تبدیل مرجعیت محلی به مرجعیت فرامحلی و متمرکز باشد. توضیح اینکه تا نخستین سال‌های حکومت قاجار که ارتباطات راه دور و زیرساخت‌های حمل و نقل و مخابرات در جامعه‌ی ایران وجود نداشت، فضای حاکم بر مرجعیت، مرجعیت محلی بود. به سبب فقدان ابزارهای ارتباطی و نبود یا خرابی یا ناامنی راه‌ها، حوزه‌ی نفوذ هر یک از مجتهدان به شهر و ناحیه‌ی محل سکونت آنان محدود می‌شد و در واقع مجتهدان در این دوران، مراجع محلی بودند که در نقاط دیگر کشور (جز در مجامع علمی و حوزوی) اغلب شناخته‌شده نبوده و در نتیجه مرجعیتی نیز نداشتند.

در دوره‌ی قاجاریه، با تاسیس تلگراف‌خانه و چاپخانه، امکان تبادل مجتهدان با بخش‌های بیشتری از مناطق ایران افزایش یافت. این امکانات ارتباطی به مجتهدان امکان چاپ و نشر رساله‌های عملیه (به عنوان نماد عینی رابطه‌ی مرجعیت - تقلید) و ارتباط با علما و مجتهدان دیگر برای شکل دادن شبکه‌ی گسترده و به هم پیوسته‌ای از مجتهدان صاحب‌نفوذ در ایران، را اعطا می‌کرد. این شبکه‌ی مجتهدان، مهمترین پیش‌نیاز برای تمرکز قدرت و نفوذ مرجعیت بود. تنها در ادامه‌ی چنین روندی بود که مجتهدان و علما به نیروی اجتماعی بالفعل تاثیرگذاری در مناسبات اجتماعی - سیاسی معاصر ایران بدل شدند. بدون فراهم بودن امکان تلگراف زدن مداوم علما و تبادل اخبار و مواضع با یکدیگر، و همچنین شکل‌گیری پایه‌ی اجتماعی فرامحلی برای مراجع، قابل تصور نیست که مرجعیت می‌توانست در سطح بدنه‌ی اجتماعی (و نه مجامع علمی و مذهبی) به نفوذ و قدرت یکپارچه‌ی تاثیرگذاری دست یابد.

اقدامات رضاشاه در راستای تقویت امکانات ارتباطی و توسعه بخشیدن به شهرنشینی، در تداوم تحولات آغازشده از دوره‌ی قاجار، پیامدی ناخواسته برای حکومت وی در پی داشت که در واقع چیزی جز فراهم آوردن زمینه برای بسط نفوذ مجتهدان و علما نبود.<sup>۱</sup> اما مهمتر از این، با اقدامات رضاشاه در قبال عشایر و ایلات ایران (که در فوق بدان اشارت رفت)، یکی دیگر از پیش‌نیازهای ضروری برای تبدیل مرجعیت محلی به مرجعیت فرامحلی و متمرکز فراهم شد. از دیرباز، مرجعیت در ایران تحت تاثیر مناسبات قومی و منطقه‌ای بود. چنین تاثیراتی همچنان نیز پابرجاست؛ گرچه مانند گذشته اهمیت تعیین‌کننده‌ی خود را از دست داده است. برای نمونه، تقلید قومیتی شکل شناخته‌شده‌ای از تقلید است که طی آن، افراد وابسته به یک هویت قومی، عمدتاً گرایش به تقلید از مجتهدی دارند که از قوم خود باشد.<sup>۲</sup> گرچه معیارهای قومیتی همچنان به عنوان یکی از متغیرهای اصلی تعیین‌کننده پایگاه اجتماعی مرجعیت، پابرجاست، اما آنچه نمی‌توان در آن تردید چندانی داشت اینکه این معیارها اکنون به طور نسبی، «تعیین‌کنندگی» خود را از دست داده‌اند. در هر صورت، روشن است که بر هم زدن ساختار عشایری و ایلاتی جامعه‌ی ایران و رهگیری ناسیونالیسم، تا حدودی در کمرنگ شدن این معیارها موثر بوده است؛ تا جایی که مراجعت آیت‌الله بروجردی به قم (که تا پیش از آن تنها به عنوان مجتهد و مرجعی محلی برای مردم لرستان و برخی مناطق غربی ایران، شناخته‌شده بود) و سکونت ایشان در این کانون حوزوی، متاثر از همین عامل (فرا رفتن مرجعیت از قومیت خاص «لر») و عوامل متعدد دیگر، در فاصله‌ای کوتاه به شهرت فرامحلی و حتی فرامنطقه‌ای ایشان انجامید و توجه بسیاری از شیعیان کشورهای دیگر نظیر پاکستان، عراق و حتی کشورهای اروپایی را به خود جلب کرد.

خط سیر دیگر حکومت رضاشاه که در بحث ما اهمیت دارد، بحث بنیان نهادن دیوان‌سالاری مدرن است. رضاشاه را بایستی سرمشأ بسیاری از ساختارهای بوروکراتیک ایران مدرن به شمار آورد. اقداماتی که در این راستا صورت گرفت پیش از فهرست گردید؛ اما تاکید ویژه بر اقداماتی نظیر تاسیس نظام آموزشی مدرن در ایران، تشکیل سازمان ثبت احوال، تاسیس دادگستری و تصویب نخستین قانون مدنی ایران، تصویب و اجرای قانون متحدالشکل کردن لباس و کشف حجاب به عنوان مهمترین سرفصل‌های تلاش‌های حکومت پهلوی اول برای توسعه و بسط بوروکراسی خالی از فایده نیست. چنین اقدامی، به شکل‌گیری طبقه‌ی جدیدی از کارمندان اداری انجامید که به زودی در جامعه‌ی ایران به منزلت و موقعیت اجتماعی قابل توجه دست یافتند. شکل‌گیری چنین طبقه‌ای در کنار گسترش تدریجی شهرنشینی و مذهب‌زدایی رضاشاه، بیش از گذشته زمینه‌ای برای شکل‌گیری تجددخواهی و سبک‌های نوین دین‌ورزی فراهم کرد؛ سبک‌های دین‌ورزی‌ای که تحت رابطه‌ی «مرجعیت - تقلید» به شکل سنتی و مالوف آن (که به بسط رابطه‌ی تقلید به بسیاری از شئون دیگر اجتماعی - سیاسی غیر از آنچه در مبادی تقلید می‌گنجد - یعنی تقلید صرفاً شرعی در فروع دین - می‌انجامید) قابل کلیشه‌سازی نبودند. در واقع شاید بتوان تاسیس نظام آموزشی مدرن - و نماد آن، دانشگاه تهران - را مهمترین عامل در چنین تحولی ارزیابی کرد. محمل اصلی نواندیشی دینی، که انتظاراتی غیر از تلقی سنتی از تقلید و مرجعیت را ایجاب می‌کرد، نظام آموزشی نوین و در راس آن

دانشگاه تهران بود. نواندیشانی که دست به تاسیس نهادهای انجمن اسلامی برای بخش‌های مختلف زدند (انجمن اسلامی دانشجویان، مهندسان، پزشکان و ...) بعدها در پی درگذشت آیت‌الله بروجردی، حتی بیش از جریان‌های سنتی حوزه‌ی علمیه، نگران بحران مرجعیت بوده و پیرامون این موضوع اندیشه کردند. اثر مهم «بحثی پیرامون مرجعیت و روحانیت» در واقع محصول سخنرانی و تعامل فکری همین جریان حامل نواندیشی دینی (چهره‌هایی نظیر آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، استاد مطهری، آیت‌الله بهشتی، علامه طباطبایی و ...) در محفل انجمن اسلامی دانشجویان بود. کوتاه سخن آنکه، اقدامات رضاشاه در تکوین نظام دیوان‌سالاری نوین، به آنچه که وی در پی آن بود (یعنی مذهب‌زدایی و کاهش نفوذ علما و مجتهدان که محور بعدی بحث ماست) نینجامید؛ بلکه تنها زمینه‌ای فراهم آورد که گرایش‌های جدید دین‌ورزانه در طبقات شهری سربرآورد که رابطه‌ی «تقلید - مرجعیت» را مورد بازتفسیر قرار داده، باب مسائل نوینی را در این رابطه بگشایند.<sup>۳</sup>

در نهایت، باید از گرایش حکومت رضاشاه برای کاهش نفوذ روحانیت و نهادهای سنتی سخن گفت که در بحث ما از زمینه‌های اجتماعی - سیاسی دوران مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی واجد اهمیت زیادی است. برخورد رضاشاه با مسأله‌ی مذهب و نهادهای سنتی قبل و بعد از تثبیت سلطنت پهلوی برخوردی دوگانه و قابل تامل است. عموماً پژوهشگران و صاحب‌نظران، این برخورد دوگانه را به نیاز وافر رضاخان به حمایت علما و بخش‌های سنتی جامعه تا پیش از الغای سلسله‌ی قاجار و تاسیس حکومت پهلوی و حذف رقبا‌ی سیاسی از عرصه که منجر به در پی گرفتن ظاهرسازی در دیدگاه‌ها و نگرش‌های مذهبی وی می‌شد، تلقی کرده‌اند.<sup>۴</sup> بر این مبنای رضاشاه، پس از الغای سلطنت قاجاریه و تاسیس حکومت پهلوی و حذف یکایک رقبا‌ی سیاسی<sup>۵</sup> با جلب نظر موافق علما و بخش‌های سنتی جامعه، ماهیت واقعی خود را که کاستن از نفوذ نهادهای سنتی دینی جزئی تغییرناپذیر از آن بود، بروز داد.<sup>۶</sup>

این رویکرد که برخورد دوگانه‌ی رضاشاه با علما قبل و بعد از تثبیت سلطنت را برخوردی پیچیده و آگاهانه از سوی وی ارزیابی می‌کنند که به عنوان طرحی گام به گام برای حذف یکایک مخالفان حکومت دیکتاتوری خود به کار بسته، گرچه به عنوان یک چارچوب تحلیلی با برخی شواهد قابل تایید است، اما به نظر می‌رسد، مسأله بدین پیچیدگی نیز نبوده است. تغییر نوع مواجهه‌ی رضاشاه با مسأله‌ی مذهب و سنت در واقع محصول سیر تحول فکری وی نیز می‌باشد. وی به تدریج که در راستای تشکیل یک دولت مرکزی مقتدر گام برمی‌داشت، با موانعی روبرو می‌شد که تصور می‌کرد یکی از سرمنشاه‌های اصلی این موانع، سنت و مذهب و متولیان آن یعنی علما و روحانیان می‌باشد. جاه‌طلبی‌های شخصی وی که به ویژه پس از مسافرت به ترکیه و مشاهده‌ی اقدامات آتاتورک توسعه یافت نیز بر شدت عمل وی در مواجهه با این مانع فرضی می‌افزود. در هر صورت، رضاشاه، پس از تثبیت پایه‌های حکومت پهلوی، با اقدامات متعددی تلاش کرد که به زعم خود زنجیر ارتجاع مذهبی و سنتی را از جامعه‌ی ایران بگسلد و بدین طریق راه برای پیشرفت ایران هموار سازد. این اقدامات فهرست گسترده‌ای از تاسیس نظام آموزشی مدرن و به چالش کشیدن متدهای آموزشی سنتی که تحت سیطره‌ی روحانیان بود تا تاسیس دادگستری و تصویب قانون مدنی برای خارج کردن محاکم از نظارت روحانیان، و تاسیس ثبت احوال و یکسان‌سازی لباس و دولتی کردن روحانیت را شامل می‌شد.<sup>۷</sup>

تنها دو سال پس از آغاز سلطنت رضاخان، در سال ۱۳۰۶، سیاستگذاری حکومت در مورد گروه‌های صاحب نفوذ و قدرت اجتماعی - به ویژه علما، تجار و سران قبایل - آغاز شد. اولین گام، کسب شناخت لازم از تعداد، میزان نفوذ اجتماعی، گرایش سیاسی و توانایی‌های مالی علمای دینی در سراسر کشور بود. به همین منظور، متحدالمال (بخش‌نامه) ۳۱۹۰ در خرداد ۱۳۰۶ صادر شد. به موجب این متحدالمال، کلیه ایالت‌ها موظف شدند اطلاعات مشروحی را درباره‌ی تعداد تقریبی ارباب عمائم و تشخیص علمای منتفذ با ذکر استطاعت مالی و تمایلات سیاسی و اجتماعی آنان، تجارت‌متنفذ و تشخیص اعتبارات و تمایلات سیاسی و اجتماعی آنان و احزاب سیاسی به مرکز ارسال دارند.<sup>۸</sup> هدف از اقدامات فوق، در گام نخست، شناسایی بود و در گام دوم برنامه‌ریزی آگاهانه برای کاستن از حیظه‌ی نفوذ گروه‌های اجتماعی نافذ و در صورت لزوم برخورد و رویارویی با آنها. باید توجه داشت که رضاشاه از توانایی بسیج و تحرک‌آفرینی سه گروه اجتماعی تجار و روحانیت و سران عشایر با توجه به خیزهای قبلی مردم ایران در جریان جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه به خوبی آگاه بود و می‌دانست برای مهار مخالفان، علاوه بر نیروهای سیاسی نوظهور نظیر احزاب، مطبوعات و روشنفکران، بیش از هر چیز نیاز با کنترل سه گروه اجتماعی سنتی مذکور که از سال‌ها پیش در ایران صاحب جایگاه و امکان شده بودند، دارد. رضاشاه برای تثبیت دولت خودکامه‌ی خود هر گروه اجتماعی مخالفی که توانایی بالقوه یا بالفعل برای تقابل با وی و به چالش کشیدن اقداماتش را داشت، همزمان و به یکسان مورد هجوم و تحدید قرار داد و به همین سبب، دشوار بتوان اقدامات رضاشاه در تقابل با روحانیت را ذیل عنوان کلی «مذهب‌ستیزی» صورت‌بندی کرد. این صورت‌بندی توصیف‌کننده‌ی تمام واقعیت نیست، چرا که رضاشاه تنها با مذهب و متولیان رسمی آن به ستیز برخاست، بلکه تمام گروه‌های صاحب پایگاه و جایگاه اجتماعی - اعم از

تجار، زمینداران، سران عشایر، روزنامه‌نگاران و نویسندگان و روشنفکران و ... - را که مانع یا خطری برای حکومت خودکامه و توسعه‌ی آمرانه‌ی وی محسوب می‌شدند، هدف تحدید و تهدید رضاشاه بودند. البته در این سیر، روحانیت نیز به عنوان یکی از مهمترین گروه‌های مرجع و صاحب نفوذ اجتماعی و اقتصادی قابل توجه، به شدت هدف فشار حکومت رضاشاه قرار گرفت، اما این امر از قاعده‌ی کلی‌تری که در بالا بیان شد - اعمال فشار و تحدید نفوذ تمام گروه‌های اجتماعی و نیروهای سیاسی دارای توان تحرک و سازماندهی برای به چالش کشیدن قدرت حکومت مرکزی - تبعیت می‌کرد. اما از آنجا که موضوع بحث ما، سیر طی شده در مرجعیت شیعه در دوران رضاشاه است، سایر گروه‌های اجتماعی و نیروهای سیاسی موضوع بحث ما نیستند و بررسی خود را صرفاً بر تعامل و رویارویی رضاشاه با روحانیت متمرکز می‌کنیم.

\*\*\*

پس از آنکه رضاشاه موفق شد در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ ش. نظر مراجع تقلید نافذ وقت شیعه - آیات ابوالحسن اصفهانی، میرزای نائینی و شیخ عبدالکریم حائری - و بسیاری از دیگر روحانیان سیاسی<sup>۹</sup> را برای الغای سلطنت قاجار جلب کرده و با تشکیل پرشبهه‌ی مجلس موسسان، در آذر ۱۳۰۴ ش. الغای سلطنت قاجار را اعلام و تشکیل سلطنت پهلوی را رسمیت بخشد، در نهایت در اردیبهشت ۱۳۰۵ تاجگذاری کرد و بر تخت سلطنت تکیه زد.

حدود یک سال و نیم بعد از آغاز رسمی سلطنت رضاشاه، نخستین درگیری مستقیم رضاشاه با روحانیت، در آذر ماه سال ۱۳۰۶ ش. بر سر قانون نظام وظیفه اجباری رخ داد.<sup>۱۰</sup> در جریان قانون نظام وظیفه یا نظام اجباری، نارضایتی عمومی از حکومت رضاشاه شدت گرفت. مردم مقابل منازل علمای شهرهای و ولایات اجتماع کرده و «غوغایی به راه انداختند و هر یک را از خانه بیرون کشیده، روانه‌ی قم ساختند که بروید و رفع ظلم از ما بنمایید» (مکی، حسین، ۱۳۶۱، ص. ۴۰۷). این نمونه به خوبی نقش واسط علما و مراجع را در نزد مردم نشان می‌دهد؛ مردم در جریان این اقدامات حکومت همواره از علما و مراجع محلی انتظار پیش قدم شدن و بر عهده گرفتن رهبری اعتراضات را داشته‌اند. در این جریان آیت‌الله نورالله اصفهانی که از علمای به‌نام مشروطه‌خواه بود، ابتدائاً از پیش قدم شدن سرباز می‌زند، اما در نهایت با پافشاری مردم، وی، دیگر علمای اصفهان را نیز ترغیب به مهاجرت به قم کرده، در نهایت جمع زیادی از علما از اصفهان، شیراز، تهران، اراک و شهرهای اطراف به قم مهاجرت کردند. از آنجا که دامنه‌ی جریان اعتراض گسترش زیادی یافت، رضاشاه تلاش کرد با کنترل شهر قم و جلوگیری از پیوستن جمع بیشتری از مردم به تحصن‌کنندگان و از سوی دیگر اعزام چهره‌های سرشناس حکومتی نظیر تیمورتاش برای مذاکره با علما، غائله را خاتمه بخشد. در نهایت با پافشاری مهاجران، خواسته‌های پنج‌گانه‌ی آنها که شامل «تجدیدنظر در قانون نظام اجباری»، «انتخاب پنج نفر از علما در مجلس»، «تعیین ناظر شرعیات در کلیه‌ی ولایات»، «جلوگیری از منهیات و اجرای مواد مربوط به محاضر شرع» می‌شد، مورد موافقت رضاشاه قرار گرفت، اما علما مراجعت از قم را موکول به تصویب قانونی مطالبات خود در مجلس شورای ملی کردند. اما، پس از تهیه‌ی لایحه توسط دولت و تقدیم به مجلس و اندکی پیش از طرح آن در مجلس، واقعه‌ی درگذشت مشکوک آیت‌الله نورالله اصفهانی در دی‌ماه ۱۳۰۶ منجر به پایان مهاجرت علما گردید. نکته‌ی شایان توجه در این جریان عدم حمایت همه‌جانبه‌ی مراجع تقلید برجسته‌ی وقت - شیخ عبدالکریم حائری، میرزای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی - از علمای مهاجر بود که هرچند به مسائلی نظیر دوران‌دیشی این مراجع برای حفظ حوزه‌ی علمیه از گزند تعرض رضاشاه نسبت داده شده، اما با توجه به سوابق روابط حسنه‌ی رضاخان با این مراجع در دو سال قبل‌تر، به شکل دیگری نیز قابل تحلیل است: مراجع وقت از این مهاجرت و تحصن حمایت شایانی نکردند، چرا که تنها زمانی کوتاه از آغاز سلطنت رضاشاه می‌گذشت و علاقه نداشتند که رابطه‌ی تعاملی قبلی با رضاشاه در اثر این موضوع دچار ضعف یا گسست شود یا اینکه چه بسا مراجع وقت، نظام وظیفه‌ی اجباری و تشکیل ارتش مقتدر مرکزی را برای حفظ امنیت کشور ضروری می‌پنداشتند و اساساً با مطالبه‌ی علمای مهاجر مبنی بر لغو قانون نظام اجباری، همدلی نداشتند.

به هر جهت، پس از پایان مهاجرت علما، نخستین جرقه‌های تقابل‌جویی آگاهانه و برنامه‌ریزی‌شده‌ی رضاشاه و حکومت وی با روحانیان مخالف صاحب نفوذ در ذهن زده شد. مخبرالسلطنه، رئیس‌الوزرای وقت، پس از سفر به قم در جریان مهاجرت علما برای مذاکره بر سر خواسته‌های متحصنین، می‌نویسد: «دیانت هم در مملکت اساس اداری می‌خواهد». بدین ترتیب خط مشی دخالت دولت در سامان‌بخشی به روحانیت در ذهنیت دولت‌مردان شکل گرفت. یکی از سرچشمه‌های تلاش‌های بعدی رضاشاه و دولت‌های وقت برای دولتی کردن روحانیت و مدارس علوم دینی، همین جریان مقاومت علما در مقابل نظام اجباری بود.

دومین تقابل مستقیم و خشونت‌بار علما و روحانیان با حکومت رضاشاه در جریان حضور بدون حجاب همسر و فرزندان رضاشاه در حرم حضرت معصومه در قم در مراسم تحویل سال ۱۳۰۷ ش. رخ داد.<sup>۱۱</sup> دولت، در پی اعتراض شیخ محمدتقی

بافقی (پیشکار و امین شیخ عبدالکریم حائری) شدیداً با این روحانی برخورد نمود. در این روز همسر و دختران رضاشاه به دلیل عدم رعایت حجاب شرعی مرسوم در رواق حضرت معصومه (ع) مورد اعتراض مردم حاضر در صحن به جلوداری شیخ بافقی قرار گرفتند. مطابق گزارش‌های تاریخی، رضاشاه پس از اطلاع از ماجرا به همراه گروهی از افسران و سربازان مسلح به قم آمد و یکسره وارد حرم شد و شیخ محمدتقی بافقی را زیر ضربات مشت و لگد و شلاق و دشنام‌های خود قرار داد و سپس وی را به شهربانی تحویل دادند و برای مدت پنج ماه در حبس نگاه داشتند تا سرانجام با وساطت حاج شیخ عبدالکریم حائری، شیخ محمدتقی به شهربانی تبعید شد و در همان جا درگذشت. این برخورد دومین رویارویی مستقیم روحانیان با رضاشاه بود که البته همچنان به سطوح بالاتر روحانیت - مراجع تقلید وقت - تسری نیافت و با خویشتن‌داری شیخ عبدالکریم حائری ابعاد وسیع‌تری به خود نگرفت. در آن زمان حائری برای پایان بخشیدن به التهاب شهر قم در پی این حادثه فتوای شرعی‌ای بدین شرح صادر کرده بود: «صحبت و مذاکره در اطراف قضیه‌ی اتفاقیه‌ی مربوط به شیخ محمدتقی خلاف شرع انور و مطلقاً حرام است» (مکی، حسین، ۱۳۶۱، ص ۲۸۷).

در تحلیل عدم ورود مراجع به این منازعه نیز، مجدداً می‌بینیم که برخی محققان بر تدبیر و دوراندیشی روحانیان طراز اول تاکید کرده‌اند و گفته‌اند که رضاشاه پس از جریان تحصن علما در اعتراض به اجرای قانون نظام اجباری، از مانع‌آفرینی و نفوذ اجتماعی آنها احساس خطر کرده و مترصد فرصتی برای وارد آوردن ضربه‌ای اساسی به تشکیلات حوزوی قم بوده است و از همین رو جریان اعتراض مردم و شیخ بافقی، فرصتی بی‌بدیل در اختیار وی قرار داده بود که ضربه‌ی نهایی را به قم بزند. اما شیخ عبدالکریم حائری با درک چنین شرایطی، با تدبیر و درایت از این گردنه‌ی سخت عبور کرده و مانع از هم پاشیدن و انحلال جریان حوزوی قم شده است (منظورالاجداد، صص. ۳۲۸-۳۲۶). اما چنانکه در مورد حادثه‌ی نخست نیز بیان شد، می‌توان عدم موضع‌گیری تقابلی مراجع را به گونه‌ی دیگری نیز تحلیل کرد. به هر روی، این حادثه بهت و حیرت بسیاری از روحانیان و مردم را به همراه داشت.<sup>۱۲</sup>

تا پیش از این رضاشاه به عنوان چهره‌ای مذهبی که در ظاهر به روحانیان احترام می‌گذاشت شناخته شده بود؛ اما این حادثه خشونت‌بارترین و اهانت‌آمیزترین حلقه از زنجیره‌ی تقابل‌ها تا آن مقطع را رقم زد.

در مهرماه همین سال (۱۳۰۷ ش.) رضاشاه، مدرس را به خوفاً تبعید نمود و در واپسین ماه‌های همین سال، قانون «متحدالشکل شدن البسه» به تایید نمایندگان مجلس شورا رسید و بر این مبنا مقرر گردید که از این پس روحانیان تنها با داشتن جواز از شهربانی، امکان بر سر گذاشتن عمامه داشته باشند. شهربانی از همین طریق می‌توانست روحانیان را تحت کنترل و شناسایی قرار دهد. اغلب اتفاق می‌افتاد که روحانیان برای تمدید جواز لباس خود بارها به شهربانی مراجعه می‌کردند و در طی این مراجعت مکرر، مورد تحقیر ماموران نظمیه قرار می‌گرفتند.

در طی سال‌های بعد، سیر تدریجی کاهش نفوذ روحانیان در حوزه‌های مختلف آموزشی و مدنی و مالی (وفق برنامه‌هایی که پیش‌تر مورد اشاره قرار گرفت) تداوم می‌یافت. از جمله گزارش شده که بسیاری از اوقاف از کنترل و نظارت روحانیان خارج شدند و در راه ارسال وجوه شرعی تجار و مقلدان برای مراجع نجف (میرزای نائینی و سیدابوالحسن نائینی) تزییقات و محدودیت‌های شدیدی ایجاد شد. اما مهمترین حلقه‌ی تقابل‌های دامنه‌دار علما و روحانیان با حکومت رضاشاه هفت سال بعد و در جریان اجباری کردن استعمال کلاه شاپو و کشف حجاب رخ داد. پس از صدور دستور استعمال کلاه بین‌المللی (شاپو) به جای کلاه پهلوی در تیرماه ۱۳۱۴، که به شکل‌گیری جریان اعتراضی در میان مردم انجامید، علما و مراجع وقت مشهد از جمله حاج آقا حسین قمی، حاج شیخ محمد آقازاده، شیخ هاشم قزوینی، سید عبدالله شیرازی، سید علی‌اکبر خویی، شیخ غلامحسین قزوینی، سیدعلی سیستانی و... در بیت آیه‌الله سید یونس اردبیلی اجتماع کردند و اعتراض شدید خود را طی تلگرافی به رضاشاه ابلاغ نمودند. این تلگراف به امضای ۳۱ نفر از علمای برجسته مشهد رسیده بود. آیت‌الله حاج آقا حسین قمی (که برای مدت کوتاهی پس از درگذشت آیت‌الله ابوالحسن اصفهانی در جایگاه مرجعیت کل قرار گرفت) از مشهد به تهران هجرت کرد و در باغ سراج‌الملک شهربانی به تحصن نشست. این باغ توسط نیروهای نظامی رضاشاه محاصره شده و از ورود علما و مردم به آنجا جلوگیری نموده و آیت‌الله حاج آقا حسین قمی را در آن باغ زندانی کردند. از سوی دیگر، جمعیت زیادی نیز در مشهد در کنار حرم امام رضا در مسجد گوهرشاد متحصن شدند که این تحصن در روز ۲۲ تیرماه ۱۳۱۴ با تهاجم نیروهای نظامی رضاشاه و به گلوله بستن مردم، به کشتاری بی‌سابقه بدل شد.<sup>۱۳</sup> در پی این جریان، رضاشاه همه علمای مبارز مشهد را دستگیر کرده و از مشهد تبعید نمود. از جمله از این تبعیدشدگان به تهران، سه نفر از علمای معروف بودند که عبارتند از: آیت‌الله حاج آقا حسین قمی، سید یونس اردبیلی، شیخ محمد آقازاده (فرزند آخوند خراسانی). گزارش شده که آیت‌الله محمد آقازاده، وقتی که به تهران رسید به دستور رضاخان خلع لباس شد، و در دوره سرپاس مختاری (رییس شهربانی وقت) با تزریق آمپول هوا، به قتل رسید (محمدی اشتهازدی، محمد، ۱۳۷۷). اما دیگر فرزند آخوند خراسانی، شیخ احمد

کفایی خراسانی، در مشهد باقی ماند و از معدود روحانیانی بود که پس از واقعه‌ی گوه‌رشاد همچنان ارتباط خود با حکومت را حفظ کرد و مدرسه‌ی تحت مدیریتش (مدرسه‌ی سلیمان‌خان) از گزند تعطیلی در امان ماند.

این خیزش علما در قبال قانون منع حجاب، بار دیگر رضاشاه را به ساختن طیفی از روحانیان دولتی و به طور کلی دولتی کردن روحانیت برای حذف خطر مخالفت‌های بعدی، این بار به شکلی جدی، ترغیب کرد. در همین راستا رضاشاه تلاش کرد که مدارس دینی مشهد که به زعم وی کانون شورش بوده‌اند را تعطیل کرده و مدارس دولتی جدید را جایگزین آنها سازد.<sup>۱۴</sup> رضاشاه در سال ۱۳۱۴ و کمتر از شش ماه پس از قیام مسجد گوه‌رشاد، با صدور فرمان منع حجاب، روحانیان برجسته‌ی ولایات را ملزم به شرکت در مراسم جشن «نهضت بانوان» کرد. مطابق گزارش‌ها در ۱۷ دی ۱۳۱۴ رضاشاه با همسر و دختران کشف حجاب کرده‌ی خود، در مراسم جشن فارغ‌التحصیلی دختران دانش‌سرای مقدماتی حضور یافت. هم‌همی مسوولان کشوری که در این جشن دعوت شده بودند، طبق یک برنامه از پیش طراحی شده با همسران بدون حجاب خود شرکت کردند. اجبار روحانیان به شرکت در این مراسم، تحقیر و توهینی بی‌سابقه و آشکار به این گروه اجتماعی بود که طی سالیان متمادی دارای منزلت و حیثیت اجتماعی شایان توجهی بوده است. رضاشاه در سخنانی در این مجلس اظهار داشت: «باید خیاط‌ها و کلاه‌دوزها را تشویق کرد که مدهای قشنگ به بازار بیاورند. ما میله‌های زندان را شکستیم. حالا خود زندانی آزاد شده وظیفه دارد که برای خودش به جای قفس، خانه قشنگی بسازد». مراسم روز ۱۷ دی ۱۳۱۴ در حقیقت رسمیت بخشیدن به کشف حجاب در کشور بود.<sup>۱۵</sup> گزارش شده که آیت‌الله بروجردی در تمام این دوران که در بروجرد سکونت داشته‌اند، از اقدامات دستگاه پهلوی رنج می‌برده است.<sup>۱۶</sup>

بدین ترتیب می‌توان مختصات فضایی که جامعه و مراجع و مجتهدین در دوره‌ی حکومت رضاشاه و پیش از آغاز دوران مرجعیت آیت‌الله بروجردی تجربه کرده و در آن زیسته‌اند، ترسیم کرد. تجربه‌ی منفی دوران حکومت رضاشاه و تقابل‌های شدید وی با علما و به ویژه توهین‌ها و تحقیرهای بی‌سابقه‌ی وی در قبال این گروه اجتماعی، در کنار تجربه‌ای که آیت‌الله بروجردی از جریان انقلاب مشروطه درک کرده بود و به ویژه تأثیری که این شاگرد برجسته‌ی آخوند خراسانی از استاد بنام خود که یکی از مهمترین رهبران دینی جریان انقلاب مشروطه و به طور مشخص دوران پایانی زندگانی این عالم دینی و دیگر رهبران دینی مشروطه نظیر میرزای نائینی پذیرفته بود، نظرگاه سیاسی آیت‌الله بروجردی را شکل داده و تا پایان دوران مرجعیت، ایشان را در جایگاه مرجعی غیرسیاسی که توجه به مسائل عامه‌ی دینی و بازسازی حوزه‌ی علمیه‌ی قم در درجه‌ی اول اولویت‌های وی بود، قرار داد. نقطه‌ی عزیمت این رویکرد آیت‌الله بروجردی در بخش بعد بحث که وضعیت حوزه‌ی علمیه‌ی قم را تشریح خواهیم کرد، روشنی بیشتری خواهد یافت.

## ۲. وضعیت حوزه‌های علمیه

وضعیت حوزه‌های علمیه در آستانه‌ی زعامت و مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی تا میزان زیادی در بخش قبل و در خلال ترسیم زمینه‌ی اجتماعی - سیاسی جامعه‌ی کل تشریح گردید. سیاست کلی حکومت رضاشاه در قبال حوزه‌های علمیه در این دوران را می‌توان تحت عنوان کلی انحلال یا دولتی شدن مدارس دینی گنجانند. در واقع حوزه‌های علمیه‌ی ایران با سیاست‌هایی که رضاشاه در پیش گرفته بود، دو گزینه کلی پیش روی داشتند: یا منحل گردیده و طلاب خود را به مدارس علوم دینی نجف، کربلا و دیگر مناطق شیعی گسیل دارند؛ یا به مدارس تحت نظارت و مدیریت دولت بدل گردند. سرنوشتی که برای حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد رقم خورده و در نهایت به تعطیلی تمامی مدارس علوم دینی و باقی ماندن تنها یکی از این مدارس به سبب ارتباطات موسس آن (حاج میرزا احمد آقازاده کفایی) با دولت‌های وقت انجامید، نمونه‌ای از این خط مشی حکومت رضاشاه در برخورد با حوزه‌های علمیه است.

حوزه‌ی علمیه‌ی قم که در آن زمان، مدت زیادی از احیای آن نگذشته بود، به لحاظ اعتبار علمی و سابقه‌ی تاریخی با حوزه‌ی علمیه‌ی نجف قابل مقایسه نبود؛ با این حال یکی از مراکز اصلی علوم دینی در ایران محسوب می‌شد و به سبب همجواری آن با حرم حضرت معصومه و قرار گرفتن در مرکز ایران، دارای اهمیت استراتژیک بود. این اهمیت یک بار در همان سال‌های آغازین حکومت رضاشاه رخ نمود: جایی که صدها تن از علما و روحانیان و مردم نقاط مختلف کشور (اصفهان، شیراز، اراک، همدان و ...) در اعتراض به قانون نظام وظیفه متحصن گردیده و حکومت را برای چند ماه با بحرانی جدی مواجه کردند. از سوی دیگر، در آن زمان شیخ عبدالکریم حائری - موسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم - همچنان در قید حیات بود و حضور وی به حوزه‌ی علمیه گرمی و رونق می‌بخشید.

آیت‌الله حائری با خودداری از تقابل مستقیم با حکومت رضاشاه توانست حوزه‌ی علمیه‌ی قم را از خطر انحلال نجات دهد. به عنوان مثال، ایشان در جریان مهاجرت علمای کشور به قم در اعتراض به قانون نظام وظیفه، در ابتدا کوشید نقش

میانجی‌گری میان متحصنان و حکومت را بر عهده بگیرد، اما پس از اینکه ملاحظه کرد طرفین پذیرای چنین نقشی نیستند، برای جلوگیری از اتهام سازماندهی و پشتیبانی تحصن توسط حوزه‌ی علمیه‌ی قم، از شهر قم به کلی خارج گردیده و تنها پس از پایان تحصن بود که به قم بازگشت. در جریان حادثه‌ی نوروز ۱۳۰۷ نیز که پیش از این به آن اشارت رفت، با صدور فتوای شرعی «حرام بودن هرگونه گفتگو پیرامون این حادثه در بین مردم» تلاش کرد از التهاب بیشتر فضا و تقابل شدیدتر با حکومت جلوگیری نماید.

با پیش گرفتن این سیاست از سوی شیخ عبدالکریم حائری، حوزه‌ی علمیه‌ی قم از خطر حتمی انحلال یا دولتی شدن توسط حکومت رضاشاه نجات یافت؛ اما خط مشی‌ای که حکومت برای به خاموشی کشاندن و انزوای این حوزه به کار گرفت، تشدید تدابیر و محدودیت‌آفرینی‌ها برای طلاب این حوزه بود. در واقع حکومت کوشید نوعی راهکار حذف تدریجی و خاموش حوزه‌ی علمیه‌ی قم را به کار گیرد و بدین طریق از رونق و اهمیت این حوزه بکاهد و آن را بی‌خاصیت سازد. شواهد متعدد تاریخی حاکی از آن است که در آستانه‌ی سکونت آیت‌الله بروجردی در قم، حوزه‌ی علمیه‌ی این شهر که بعدها با سکونت آیت‌الله بروجردی و پذیرفتن زعامت آن، به مهم‌ترین قطب فقهی جهان تشیع بدل گردید، در بی‌رونق‌ترین و دشوارترین دوران خود به سر می‌برده است.

پس از درگذشت شیخ عبدالکریم حائری در سال ۱۳۱۵ ش.، سه تن از علما، مشهور به مراجع ثلاث قم - آیت‌الله حجت کوه‌کمره‌ای، آیت‌الله صدرالدین صدر، آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری - زعامت حوزه‌ی علمیه‌ی قم را بر عهده گرفتند.<sup>۱۷</sup> گرچه آیات ثلاث تلاش کردند تا خلاء شیخ عبدالکریم را تا حدودی پر کنند، اما به سبب تضییقات مادی و برخی اختلاف‌نظرها که گه‌گاه بروز می‌کرد، اداره‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم هر روز وضعیت دشوارتری می‌یافت. به طوری که برای مدتی، آیات ثلاث به سبب مشکلات مالی و عدم دریافت وجوهات، شهریه‌ای به طلاب پرداخت نمی‌کردند. اما مهم‌تر از تضییقات مالی طلاب، برخوردهای تحقیرآمیز ماموران حکومتی با آنان بود؛ به گونه‌ای که طلاب از ترس دستگیری و برخورد ماموران قادر به تردد آزادانه در شهر نبودند. به سبب همین محدودیت‌ها، روز به روز از جمعیت طلاب علوم دینی کم می‌شد و عمدتاً ترجیح می‌دادند ایران را ترک گفته، به حوزه‌های علمیه‌ی عتبات بروند.<sup>۱۸</sup>

کاهش تعداد طلاب نیز به کم‌رونقی حوزه دامن می‌زد. تعداد طلاب علوم حوزوی در این دوران از صد تا سیصد نفر گزارش شده است که به خودی خود، حاکی از ضعف و کم‌رونقی شدید این حوزه در آن دوران بود.<sup>۱۹</sup>

با محدودیت‌های ایجادشده، طلاب و بسیاری از علمای وقت به میزان زیادی از انظار مردم دور نگاه داشته شدند. در نتیجه نفوذ و تاثیر اجتماعی روحانیان در این دوران به حداقل میزان ممکن رسید، چرا که حداقل زمینه‌ی لازم که حضور فیزیکی به عنوان بستر کنش اجتماعی است، از روحانیان سلب شده بود و آنان مجبور بودند که زندگی روزمره‌ی خود را به کلی دور از جریان زندگی عادی، در گذر بین اطراف و حواشی شهر و مدارس حوزوی بگذرانند.<sup>۲۰</sup>

بدین ترتیب، حوزه‌های علمیه و در مقیاسی عمومی‌تر، علما و روحانیان در آستانه‌ی مرجعیت آیت‌الله بروجردی، تا میزان زیادی از صحنه‌ی جامعه کنار گذاشته شده بودند و نه تنها نقش‌ها و کارکرد پیشین، نظیر کنترل قدرت سیاسی، پشتیبانی از حقوق انسانی مردم، فعالیت‌های اجتماعی و خیریه و غیره آنها به میزان زیادی رنگ باخته بود، بلکه اکنون حتی فرصت بروز و ظهور عادی در جامعه نیز از آنها سلب شده یا محدود گردیده بود. در نتیجه حیثیت و منزلت اجتماعی آنان به شدت رو به افول بود.

### ۳. مناسبات مرجعیت و جامعه

مناسبات آیت‌الله بروجردی با جامعه در طی دوران مرجعیت ایشان، تا میزان زیادی متأثر از تجربه‌ی علما و روحانیان در دو مقطع انقلاب مشروطه و شکست نهضت مشروطه‌خواهی، و دوره‌ی حکومت رضاشاه است. آیت‌الله بروجردی از شاگردان برجسته‌ی آخوند خراسانی بود و اجازه‌ی اجتهاد ایشان که توسط آخوند خراسانی داده شده، دربردارنده‌ی تاییدهای کم‌نظیری از سوی وی می‌باشد. آیت‌الله بروجردی فرجام ناکام مشروطه و رهبران دینی آن را علاوه بر اختلاف بین علما، تاحدی متأثر از خالی کردن صحنه از سوی مردم و تنها گذاشتن رهبران دینی مشروطه و دیگر مشروطه‌خواهان می‌دانستند و از این‌رو فرجام انقلاب مشروطه مهم‌ترین و عمیق‌ترین تاثیر را بر خط مشی سیاسی و اجتماعی آیت‌الله بروجردی نهاد. همین تجربه بود که سبب می‌شد ایشان علاوه بر پیش گرفتن خط مشی «کناره‌گیری سیاسی» در برخورد و مواجهه با رویدادهای سیاسی و به ویژه مداخله‌ی علما و روحانیان در امور حکومت، نسبت به پشتیبانی مردم برای در پیش گرفتن برخورد تقابلی با حکومت نیز چندان خوشبین نباشند و به طلاب و روحانیان علاقمند به مسائل سیاسی نیز از دریچه‌ی همین تجربه‌ی خود توصیه به عدم ورود «در مسائلی که فرجام آن را نمی‌دانند» نماید.<sup>۲۱</sup> این نکته که «آیت‌الله بروجردی، از حضور روحانیت، در مشروطه،



خاطره خوبی نداشت» (مصاحبه با آیت‌الله سیدمحمدباقر سلطانی طباطبائی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳) در گفتار دیگر نزدیکان و معاشران ایشان نیز مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است.<sup>۲۲</sup>

افزون بر تجربه‌ی مشروطه، اقدامات حکومت رضاشاه که منجر به تنزل شدید حیثیت و منزلت اجتماعی روحانیت شده و بسیاری از امکانات قبلی را از علما و روحانیان سلب کرده بود، و دنباله‌روی بسیاری از مردم از تبلیغات حکومت رضاشاه مبنی بر اینکه مذهب و روحانیت عامل انحطاط و عقب‌ماندگی جامعه است، سبب بی‌اعتمادی آیت‌الله بروجردی به همراهی و پشتیبانی مردم از تحولات احتمالی علما شده بود. از سوی دیگر، اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی حکومت رضاشاه در قبال مخالفان - اعم از روحانی و غیرروحانی - و تضییقات و محدودیت‌های شدیدی که در طول حکومت بیست‌ساله‌اش برای علما و روحانیان ایجاد کرده بود، اشتغال به تحصیل علوم دینی و برگزیدن جایگاه روحانیت به عنوان نقش اجتماعی را به شدت پرهزینه ساخته و فضای خفقان‌آمیزی هم در جامعه و هم در حوزه‌های علمیه ایجاد کرده بود. هرگونه انتساب به علما و روحانیان مخالف، از دید حکومت رضاشاه، هزینه‌های سنگینی در پی داشت؛ از این جهت بود که در طی این دوران، پایگاه اجتماعی علما و روحانیان دچار ریزش و افول شده بود.<sup>۲۳</sup>

تبلیغات حکومت رضاشاه علیه روحانیت، به میزان زیادی از باورهای خرافی حاکم در جامعه و مقاومت در برابر نوسازی ناشی می‌شد. دولت مردان، علما و روحانیان را اگر نه عامل تشدید چنین باورهای خرافی و مقاومت در برابر نوسازی، که مسئول عدم مبارزه با خرافات می‌دانستند؛ چرا که معتقد بودند علما و روحانیان با سکوت در برابر باورهای خرافی، عملاً به سرایت آنها کمک می‌رسانند.<sup>۲۴</sup>

اینکه تبلیغات حکومت رضاشاه مبنی بر جلوه دادن علما و روحانیان به عنوان یکی از عوامل عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایران، تا چه میزان متأثر از عملکرد برخی روحانیان نیز بوده و تا چه اندازه به عنوان ابزاری از سوی حکومت برای سرکوب یکی از مهمترین جریان‌های مخالف خود به کار گرفته شده است، موضوع بحث و پژوهش حاضر نیست. اما آنچه عملاً رخ داده، بخش‌هایی از مردم در دوران حکومت رضاشاه به میزان زیادی تحت تأثیر این انگاره‌های تبلیغاتی قرار گرفته و در نتیجه، برخوردهای آنان با روحانیان و به ویژه طلاب جوان، چندان محترمانه نبوده است.<sup>۲۵</sup>

بدین ترتیب، می‌توان تصور کرد که پایگاه اجتماعی ذهنی آیت‌الله بروجردی متأثر از چه فضایی بوده است. چنین ذهنیتی از نحوه‌ی عمل مردم در قبال مرجعیت، آیت‌الله بروجردی را به در پیش گرفتن خط مشی محافظه‌کارانه در قبال مردم رهنمون ساخت. بر این مبنای، آیت‌الله بروجردی همواره این مساله را در ذهن داشت که اندک حیثیت و احترام علما و روحانیان نباید در اثر برخوردهای تقابلی جویانه با مردم خدشه‌دار شده و فرو ریزد. در نتیجه ایشان در معادلات خود برای تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی، همواره واکنش مردم را به عنوان یکی از عوامل جدی مدنظر قرار می‌داد و چنانچه به این جمع‌بندی می‌رسید که مردم نسبت به یک اقدام واکنش منفی نشان خواهند داد، از عملیاتی کردن آن تصمیم - حتی اگر دارای مزایای عقلانی ویژه‌ای بود - منصرف می‌شد و این نکته‌ای بود که آیت‌الله بروجردی به تجربه دریافته بود.<sup>۲۶</sup>

این خط مشی، در دوران حیات آیت‌الله بروجردی، موجب فاصله گرفتن برخی از علمای سیاسی و پیشرو نظیر آیت‌الله خمینی از ایشان شد.<sup>۲۷</sup> پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی نیز، استاد مطهری طی مقاله‌ی «مشکل اساسی سازمان روحانیت» با صراحت از خط‌مشی محافظه‌کارانه‌ی مراجع تقلید شیعه در قبال واکنش عوام انتقاد کرد؛ این انتقاد استاد مطهری، که پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی و در راستای آسیب‌شناسی مرجعیت قبلی و ترسیم ویژگی‌های مرجعیت آتی بیان شده بود، در واقع متأثر از تجربه‌ی دوران مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی بود. استاد مطهری در این مقاله از آفتی به نام «عوام‌زدگی» سخن می‌گوید و علت این آفت را وابستگی مالی مرجعیت شیعه به مردم معرفی می‌کند و برای اثبات این رابطه مصادیق متعدد و مهمی نیز ارائه می‌نماید.<sup>۲۸</sup>

این مساله که آیت‌الله بروجردی و مراجع سلف ایشان، همواره در تصمیم‌گیری‌های خود - اعم از تصمیمات خرد و کلان، سیاسی و اجتماعی و حتی تصمیم‌گیری‌های مربوط به اداره‌ی امور حوزه - مردم را به مثابه‌ی یکی از عوامل مهم مدنظر داشتند، با شواهد زیادی تأیید می‌شود.<sup>۲۹</sup> استاد مطهری نیز از جریان کاملاً مشابهی سخن گفته که موجب انصراف آیت‌الله حائری یزدی از آموزش زبان انگلیسی به طلاب به سبب احتمال مخالفت مردم و قطع وجوهات شده است.<sup>۳۰</sup> خودداری زعمای حوزه‌ی علمیه‌ی نجف نظیر آیت‌الله ابوالحسن اصفهانی از تغییر ترکیب دروس حوزوی و گسترش دایره‌ی علمی حوزه با در نظر گرفتن ملاحظات مشابه، نیز نمونه‌ی دیگری از در پیش گرفتن خط مشی سابقه‌دار محافظه‌کارانه‌ی مراجع تقلید شیعه است.<sup>۳۱</sup>

نقد مطرح‌شده از سوی استاد مطهری تحت عنوان آفت عوام‌زدگی مراجع و روحانیان، با واکنش‌هایی از سوی علمای حوزه مواجه گردید. آیت‌الله مکارم شیرازی، با اشاره‌ی غیرمستقیم به این نقد استاد مطهری، تلاش کرده تا خط مشی مراجع و از

جمله آیت‌الله بروجردی را به دور از آفت عوام‌زدگی معرفی نماید؛ اما حتی ایشان نیز در پایان توضیح خود اذعان کرده‌اند که مردم چگونه از پیروی از مراجع تقلید در برخی از مظاهر دینداری خود سرباز زده و توصیه‌ها و احکام شرعی مرجع کل وقت شیعه را نادیده گرفته‌اند.

«آیت‌الله بروجردی از کارهایی که به منظور جلب توجه عوام، از بعضی سر می‌زد، سخت بیزار بود. او هرگز دنبال خوشایند عوام نبود. او، پیشوای عوام بود، نه دنباله‌روی عوام. حتی در مسائل مربوط به عزاداری امام حسین (ع) که گاه آلوده با کارهای خلاف از سوی عوام می‌شود و بعضی از افراد روی ملاحظات مختلفی حاضر نیستند تذکرات لازم را در این زمینه به عوام بدهند، آن مرد بزرگ، وظیفه خود را انجام می‌داد و در برابر انجام وظیفه، ملاحظه خوشایند عوام را نمی‌کرد، حتی اگر با حرکات و سخنان نامودبانه‌ای از سوی آنان مواجه می‌شد. در این زمینه، پیغام ایشان به بعضی از دسته‌های عزاداری قم، دائر به ترک کارهای ناروا و جواب آنان که گفتند: ما در ۳۶۴ روز سال مقلد شما هستیم، ولی در یک روز (روز عاشورا) مقلد شما نیستیم، معروف است» (مصاحبه با آیت‌الله مکارم شیرازی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

سخنی که آیت‌الله مکارم شیرازی به نقل دسته‌های عزاداری قم در خصوص عدم متابعت از مرجع کل وقت در مسائلی که خلاف خوشایند آنها حکم بدهند، نقل نموده، به خودی خود گویای این واقعیت است که آیت‌الله بروجردی و دیگر مراجع تقلید سلف ایشان، با آگاهی از این قبیل واکنش‌های منفی، این انگاره را در ذهن داشته‌اند که صدور احکام شرعی متعدد خلاف خواست مردم، به سبب عدم متابعت آنها، موضوعیت «مرجعیت» و اصل «تقلید» که کانون اصلی رابطه‌ی مرجعیت با مقلدان است را زیر سوال برده و اساساً جایگاه مرجع «تقلید» را بلا موضوع می‌نماید. در نتیجه‌ی همین ذهنیت‌ها و سوابق بوده است که بسیاری از اصحاب و معاشران آیت‌الله بروجردی بر این مسأله تأکید نموده‌اند که ایشان نسبت به تبعیت همیشگی مردم از مراجع چندان خوشبین نبوده و بر همین مبنا در موارد متعددی حفظ رابطه‌ی حداقلی با مقلدان را بر در پیش گرفتن رویکرد منتقدانه با عادات مردم ترجیح می‌داده‌اند.

مختصر اینکه، مناسبات آیت‌الله بروجردی با مردم و در مسائل خاص اجتماعی، از یک سو، با تجربه‌ی ایشان از دوران نهضت مشروطه و حکومت رضاشاه پیوندی اساسی داشته و از سوی دیگر، الگوی رابطه‌ی ایشان در برخورد با مردم، الگوی آمرانه و یک‌سویه نبوده؛ بلکه الگویی همدلانه و مبتنی بر درک دوسویه از مسائل بوده است. روشن است که چنین الگویی، رابطه‌ی یک‌سویه و خشک تقلید شرعی را به رابطه‌ی دوسویه بدل می‌نماید که طی آن، مرجع تقلید در صدور حکم شرعی به تبعات اجتماعی فتوای خود و نوع مواجهه‌ی مردم با این فتوا نیز مستقلاً توجه می‌نماید.

#### ۴. مناسبات مرجعیت و نظم سیاسی مستقر

مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی مقارن است با سال‌های آغازین سلطنت پهلوی دوم. در این دوران، محمدرضاشاه که پس از تبعید رضاشاه در جریان اشغال ایران توسط نیروهای متفقین با حمایت دولت‌های اشغال‌گر (انگلیس) به سلطنت رسیده است، نسبتاً جوان بوده و همچنان تسلط زیادی بر امور پیدا نکرده است. جامعه‌ی ایرانی پس از یک دوره سرکوب‌گری سیاسی رضاشاه به بهانه‌ی مدرنیزاسیون، در خمود و خفقان به سر می‌برد، با تبعید رضاشاه، فرصتی برای نفس کشیدن به دست آورده است. گرچه کشور پس از اشغال توسط نیروهای بیگانه دچار آسیب‌ها و نابسامانی‌های متعددی شده، اما اکنون از فشارهای حکومت تا میزان زیادی خلاصی یافته است. پروژه‌ی ناتمام مدرنیزاسیون ایران، در این دوران با شتاب و فشار کمتر، پیگیری می‌شود. اما مقدمتاً علما و روحانیان و حوزه‌های علمیه از فشارهای شدید حکومت رهایی یافته، فرصتی برای ترمیم و بازسازی خود می‌یابند. آیت‌الله بروجردی پیش از تبعید رضاشاه نیز یک بار به قم سفر کرده و از سوی برخی بزرگان حوزه برای سکونت مورد دعوت قرار گرفته بود، اما به سبب همین وضعیت نابسامان حوزه‌ی علمیه‌ی قم و فشارهای شدید حکومتی، و همچنین سابقه‌ی دستگیری توسط حکومت رضاشاه، ترجیح می‌دهد که دعوت‌ها را نپذیرفته به بروجرد بازگردد. در سال ۱۳۲۳ که ایشان به تهران سفر می‌کند، مجدداً با دعوت جدی‌تر و گسترده‌تر علما و فضلالی حوزوی برای سکونت در قم مواجه می‌گردد و این بار به شرط فراهم شدن امکانات مادی لازم برای اداره‌ی حوزه، تصمیم به سکونت در قم می‌گیرند و در نهایت اندکی بعد با درگذشت آیت‌الله ابوالحسن اصفهانی، مرجع کل وقت، و آیت‌الله حسین قمی، از دیگر مراجع هم‌طبقه‌ی آیت‌الله بروجردی، جایگاه مرجعیت کل برای ایشان تثبیت می‌گردد.

در این دوران، مناسبات آیت‌الله بروجردی با حکومت وقت، علاوه بر عواملی که در بخشی قبلی مورد بحث قرار گرفت (تجربه‌ی تقابل رهبران دینی مشروطه با خودکامگی پادشاهان قاجار و اختلاف‌های درونی علما در جریان نهضت مشروطه، و همچنین مواجهه‌ی سرکوب‌گرانه‌ی رضاشاه با تحرکات سیاسی علما و مجتهدان، و از سوی دیگر، بی‌اعتمادی و عدم اطمینان

به حمایت و پشتیبانی مردم در بزنگاه‌های سیاسی<sup>۳۳</sup> تا حدود زیادی متأثر از عامل سیاسی دیگری نیز می‌باشد: ترس از کمونیسم و تا میزانی نیز بهائیت.

با توجه به عدم تثبیت پایه‌های سلطنت محمدرضا شاه در سال‌های نخستین حکومت، و گشایش نسبی فضای سیاسی در این دوران، فعالیت‌های حزب توده و دیگر جریان‌های مارکسیستی در کشور رشد قابل توجهی می‌یابد و بسیاری از جوانان و اقشار را جذب خود می‌نماید. «خطر گسترش و نفوذ کمونیسم» در اثر ضعف حکومت مرکزی و مداخلات قدرت‌های خارجی (شوروی سابق) از دید آیت‌الله بروجردی و بسیاری از دیگر علما و روحانیان وقت، به بزرگ‌ترین خطر علیه اسلام بدل می‌گردد. از سوی دیگر، خطر گسترش بهائیت و نفوذ آن در ارکان حکومت، نیز بر این عامل افزوده می‌گردد که اگرچه در اولی (خطر گسترش کمونیسم) منافع حکومت و روحانیان همسو می‌باشد، در مورد دوم، به سبب روابط مناسب شاه با اسرائیل و آمریکا و حمایت شدن بهائیت در مقابل برخوردهای داخلی از سوی این دو هم‌پیمان حکومت، چنین همسویی‌ای نیز وجود نداشته، آیت‌الله بروجردی در این مورد خود را مستقیماً رویاروی برخی منابع قدرت می‌بیند.

مجموعه‌ای از عوامل فوق، چنین ذهنیتی را برای آیت‌الله بروجردی ایجاد می‌کند که در مواجهه با حکومت نوعی رویکرد مداراگری و به ویژه در موضوع کمونیسم، موضع تقویت حکومت را در پیش گیرند. این رویکرد قهراً در موارد متعددی سبب می‌شود که آیت‌الله بروجردی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، از هرگونه اقدامی که به تضعیف حکومت شاه در مقابل نفوذ کمونیسم بینجامد، خودداری ورزد و بدین ترتیب مجامله با حکومت را در پیش گیرد.

رژیم شاه به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به لحاظ مشروعیت سیاسی به شدت آسیب‌دیده بود، از یک سو در تلاش بود که با تظاهر به پایبندی عمیق به اسلام، مشروعیت مردمی خود را بازسازی نماید و از سوی دیگر با توجه به برخورد حمایت‌آمیز آیت‌الله بروجردی با شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد، به نوعی درصدد بود که ارتباط خود با مرجعیت وقت را حفظ نماید. از این رو، در جریان مبارزه با بهائیت، رژیم شاه در آغاز خواسته‌های آیت‌الله بروجردی را با دقت پیگیری می‌کرد؛ تا جایی که حتی برنامه‌ای رادیویی برای تبلیغ علیه بهائیت در اختیار آیت‌الله بروجردی قرار داد.<sup>۳۳</sup>

رژیم شاه از این حساسیت آیت‌الله بروجردی و دیگر روحانیان در خصوص بهائیت، به شکل هوشمندانه‌ای برای ایجاد توازن و فرسایش تدریجی مخالفان بالقوه‌ی خود بهره می‌گرفت و تلاش می‌کرد بیشترین بهره‌ی تبلیغاتی را از جریان مبارزه با بهائیت ببرد و افزون بر این، مرجعیت و روحانیت را متقاعد سازد که تضعیف حکومت وی به نفوذ فرقه‌های ضاله مانند بهائیت و ترویج افکار الحادی مانند کمونیسم خواهد انجامید و بدین طریق علاوه بر اینکه مخالفان بالقوه‌ی خود را با این امور مشغول می‌سازد، پایگاه حکومت خود را نیز به عنوان مدافع اسلام در نظر مرجعیت تقویت کند.<sup>۳۴</sup> شاه برای فرار از انتقادهای طرفین مقابل خود، از پتانسیل‌های آنان برای ایجاد توازن استفاده می‌نمود؛ از یک سو در قبال فشارهای سازمان‌های حقوق بشری و مداخله‌ی کشورهای غربی در جریان بهائیت، عامل مبارزه با بهائیت را فشارهای مراجع و روحانیان و مردم ذکر می‌کند و از سوی دیگر با القای خطر تضعیف حکومت یک کشور اسلامی در مقابل بیگانگان در ذهنیت مرجعیت و روحانیان، عمل نکردن به وعده‌ها پیرامون مبارزه با بهائیت را توجیه می‌نماید. بدین ترتیب روشن است که مبارزه با بهائیت، برای رژیم شاه، برگ بازی مناسبی برای فرسایش توان مخالفان و درگیر کردن آنها با مسائل درجه چندم بوده است. اما همسویی تاکتیکی رژیم شاه با مبارزه‌ی مراجع و روحانیان علیه بهائیت، پس از فزونی گرفتن فشارها و انتقادهای بیرونی و بی‌نیازی از بهره‌ی تبلیغاتی بیشتر از این جریان برای مشروعیت‌سازی داخلی، و همچنین فاصله گرفتن از بحران‌های سیاسی پس از کودتای ۲۸ مرداد، رنگ باخته و رژیم شاه نه تنها تلاشی برای مبارزه با بهائیت نمی‌کند که متقابلاً با روحانیان و واعظانی که علیه بهائیت سخنرانی می‌کنند، برخورد می‌نماید. در این دوران، تلاش مرجعیت و روحانیان نه برای مبارزه با بهائیت، بلکه برای خشی کردن اقدامات رژیم شاه علیه روحانیان و خطبایی است که به انتقاد و اقدام علیه بهائیت پرداخته‌اند.<sup>۳۵</sup>

مختصر اینکه حساسیت‌هایی که مراجع و روحانیان برای مقابله با کمونیسم و بهائیت داشتند، یکی از مهمترین عوامل سازنده‌ی خط مشی سیاسی آیت‌الله بروجردی در قبال حکومت به شمار می‌رفت. افزون بر اینها انگاره‌ی عدم تضعیف حکومت کشور اسلامی بر مبنای قواعد فقهی نیز در انتخاب این خط‌مشی در مرجعیت این دوره تأثیر به‌سزایی دارد. دو قاعده‌ی «برتری حکومت جائز بر فتنه‌ی مدام» و قاعده‌ی «نفی سبیل» در زمره‌ی این قواعد فقهی‌اند. قاعده‌ی نخست اصل حکومت را اجتناب‌ناپذیر دانسته و حتی حکومت شر را از نداشتن حکومت و هرج و مرج دائمی برتر می‌داند:

«لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»: مردم ناگزیر از حاکمی هستند، نیکوکار باشد یا بدکار.<sup>۳۶</sup>

«وَأَلْ طُلُومُ غَشُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَلُومٌ»: حاکم ستمگر بهتر از هرج و مرج دائمی است.<sup>۳۷</sup>

قاعده‌ی دوم (نفی سبیل)، حمایت از حکومت در مقابل خطر سلطه‌ی بیگانگان را ضروری تلقی می‌کند:

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»: خداوند هرگز برای کافران به زیان مسلمانان راهی نگشوده است.<sup>۳۸</sup> بر همین مبنا، آیت‌الله بروجردی در بزنگاه مهمی نظیر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پس از بازگشت شاه به ایران، برای وی پیام تبریک می‌فرستد؛ اقدامی که هیچ‌گاه از ذهن مبارزان و انقلابی‌های مخالف و منتقد حکومت شاه، زدوده نشد و موجب ناامیدی بسیاری از نیروهای سیاسی منتقد از مرجعیت شد.

آیت‌الله بروجردی در توضیح دلیل در پیش گرفتن رویکرد مدارا با حکومت و آنچه که «عدم تضعیف حکومت» در مقابل بیگانگان نام می‌نهد می‌گوید:

«کسی از شیراز نامه‌ای برای آیت‌الله بروجردی فرستاده بود و در آن نامه نوشته بود: شما که در نامه‌هایتان برای دولت یا دربار، چنین و چنان می‌نویسد، آیا اطلاع دارید که شاه چگونه است. عکسی از شاه با همسرش، که بی‌حجاب بود، از روزنامه‌ای جدا کرده بود و فرستاده بود. آیت‌الله بروجردی، فرمودند: صاحب نامه متوجه نبوده که به این اندازه‌ها اطلاع دارم. لکن چه باید کرد که موضوع، فشار اجانب در کار است و من بیش از این، مصلحت نمی‌دانم که دولت تضعیف شود، زیرا شاه از خودش اختیاری ندارد و تحت فشار دولت‌های بیگانه است. یک طرف روس‌ها و طرف دیگر غرب و آمریکا و خواسته‌های خود را تحمیل می‌کنند. اگر شاه، احساس کند که موقعیتش بیگانه می‌شود [به دولت‌های بیگانه امتیاز می‌دهد]، لذا کوشش ما این است که: خیلی احساس ضعف نکند. اگر گاهی مامشات می‌شود، به این جهت است. مصالح مملکت و اسلام را به او تذکر می‌دهیم. اما جوان است و مغرور. ناراحت بودند که دولت از یک طرف، تحت فشار بیگانگان و تحت تاثیر آنهاست و از طرف دیگر، ما هم قدرتی نداریم. برای مردم رمقی نمانده است، مردم متحد نیستند. می‌فرمودند: قصه ما داستان مشک آب خالی و پرهیزاست. کسی مشک خالی به دست داشت و مردم نمی‌دانستند خالی است. او هم پیوسته مردم را بر حذر می‌داشت که خیس نشوید، مواظب باشید» (مصاحبه با آیت‌الله سیدمحمدباقر سلطانی طباطبائی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

اینکه آیا عدم تضعیف حکومت شاه در مقابل بیگانگان، انگاره‌ای مشروعیت‌بخش برای خط‌مشی کناره‌گیری سیاسی آیت‌الله بروجردی و تساهل در عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی با رژیم بوده است یا نه، موضوعی است که به بررسی جداگانه و دقیق‌تری نیاز دارد؛ اما آنچه که مسلم است، می‌توان مناسبات آیت‌الله بروجردی با نظم سیاسی مستقر را بر مبنای رویکرد «کناره‌گیری سیاسی» صورت‌بندی کرد. این گفتار که «من در آنچه فرجام آن را نمی‌دانم دخالت نمی‌کنم» به مناسبت‌های گوناگون از سوی آیت‌الله بروجردی مورد تاکید قرار گرفته است. این نکته را البته نباید از ذهن دور داشت که رویکرد کناره‌گیری سیاسی آیت‌الله بروجردی، همیشه نیز به نفع شاه و دربار تمام نمی‌شد. به عنوان نمونه، در دوران نخست‌وزیری مصدق، مشارکت دو تن از روحانیان متمایل به حزب توده در یکی کنفرانس خارج از کشور، و بازگشت آنها به قم به موضوعی برای کشمکش سیاسی و ناآرامی در قم بین روحانیان و طلاب مخالف کمونیسم و طیفی دیگر از طلاب و نیروهای سیاسی قم بدل می‌گردد. دربار که مترصد فرصتی برای تیره شدن روابط دولت مصدق با مرجعیت بوده از این موضوع بهره‌برداری زیادی می‌کند تا آیت‌الله بروجردی موضعی در راستای تقابل با دکتر مصدق بگیرد. اما آیت‌الله بروجردی با مبنا قرار دادن همان خط‌مشی کناره‌گیری سیاسی و تکرار این گزاره که «من کاری ندارم» از اخذ چنین موضعی سرباز می‌زند.<sup>۳۹</sup>

در عین حال نباید این نکته را نیز از نظر دور داشت که در مواردی که آیت‌الله بروجردی در امور دینی یا دیگر مسائل اجتماعی و سیاسی که به نوعی در پیوند با مسائل دینی و شرعی بودند، مداخله می‌نمود، میدان عمل محدودی برای حاکمان باقی می‌گذاشت. نمونه‌ای از این مداخلات که منجر به تغییر رویه‌ی حکومت گردید را می‌توان در مسائلی نظیر جلوگیری از طرح لایحه‌ی اصلاحات ارضی، مقابله با جریان تغییر رسم‌الخط فارسی به لاتین، مخالفت با تاسیس مجلس موسسان برای تغییر قانون اساسی، مخالفت با تاسیس «خانه‌ی زن»، مخالفت با برگزاری مراسم بزرگداشت سالروز اعلام کشف حجاب و ... مشاهده کرد. در این قبیل موارد، حکومت ناگزیر از مسکوت گذاشتن قضایا و انتظار برای درگذشت آیت‌الله بروجردی و از میان رفتن مانع مرجعیت واحد در مقابل این قبیل اقدامات بود.<sup>۴۰</sup>

## ۵. آغاز دوران تعدد مرجعیت

با درگذشت آیت‌الله بروجردی، دوره‌ی جدیدی آغاز می‌گردد که مقارن با تعدد روزافزون در مرجعیت شیعه است. شماری از محققان که وضع پیچیده‌ی پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی را درک کرده بودند طی مجموعه‌ای مباحث که بعدها در کتابی با عنوان «بحثنی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت» منتشر شد، «خلاء مرجعیت» حاصل از درگذشت آیت‌الله بروجردی را مورد بررسی و تحلیل قرار داده و راهکارهایی نظیر مرجعیت شورایی را ارائه کردند. انتخاب عنوان بحران و خلاء مرجعیت از سوی آن اندیشمندان، خبر از طلوع‌ی دورانی جدید در سیر تاریخی مرجعیت می‌داد.

پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی، حداقل شش مرجع تقلید در ایران - قم، مشهد و تهران (آیات گلپایگانی، شریعتمداری، نجفی مرعشی، خمینی، میلانی، خوانساری) و تعداد مشابهی نیز در عتبات (آیات حکیم، شیرازی، شاهرودی، خوئی) به عنوان مرجع تقلید معرفی شدند. شکل‌گیری تعدد مرجعیت، پس از درگذشت یک مرجع تقلید برجسته و معمر در میان مراجع طبقه بعدی، امری بی‌سابقه نبوده و نمونه‌های متعددی از این نوع در یک و نیم‌سده‌ی گذشته که از ظهور مرجعیت عامه سپری می‌گردید، قابل مشاهده است؛ نظیر آنچه پس از درگذشت میرزای شیرازی رخ داد و طی آن، به طور همزمان مراجعی نظیر نائینی، شیخ‌الشریعه و شیخ عبدالکریم حائری، هر یک مقلدانی یافتند. اما در تمام این یک و نیم سده، شاهد آن هستیم که تعدد و تمرکز مرجعیت به تناوب تکرار می‌گردد و پس از یک دوره‌ی تعدد، مجدداً نوعی تمرکز نسبی در مرجعیت شکل می‌گیرد؛ نظیر مرجعیت عامه یافتن آیات ابوالحسن اصفهانی و بروجردی پس از دوره‌ی تعدد مذکور. از سوی دیگر، تعدد مرجعیت موقتی در این برهه‌ها، نوعی تعدد نسبی بود و تعدد مراجع تقلید مطرح انگشت‌شمار بودند. در مقابل، در دوران متاخر شاهد هستیم که نه تنها دوره‌ی تعدد مرجعیت موقتی نبوده و برای بیش از پنج دهه، شاهد ظهور مرجع عامه‌ی دیگری در میان شیعیان نیستیم، بلکه به طور روزافزون بر تعدد مراجع تقلید افزوده می‌گردد؛ آن گونه که شمار مجتهدان صاحب رساله‌ی عملیه در مناطق شیعی در دوران اخیر بیش از پنجاه مرجع ذکر شده که هر یک مقلدانی داشته و خود را مرجع تقلید جهان تشیع (و در مواردی اعلم) می‌دانند.

بنابراین، دوره‌ی پنجاه ساله‌ی اخیر، دوره‌ی جدیدی در تاریخ مرجعیت است که یکی از مشخصه‌های آن، تبدیل مرجعیت واحد به مرجعیت متعدد و متکثر است. مشخصه‌ی دیگر این دوران، ظهور نظریه‌ی ولایت فقیه و شکل‌گیری حکومتی فقهی در ایران به عنوان مهم‌ترین کشور شیعه‌نشین جهان است. در دوره‌ی کنونی، نسبت مرجعیت و ولایت فقیه به عنوان عالی‌ترین مقام نظام جمهوری اسلامی، همچنان در حاله‌ای از ابهام بوده و مورد بحث و فحص صاحب‌نظران است. بسیاری از حوزه‌ها و اختیارات مرجعیت با ولایت فقیه واجد همپوشانی و تداخل است و شواهد دوران اخیر، حاکی از گسترش روزافزون دایره‌ی تصرفات دینی و عملی ولایت فقیه و قبض نسبی میدان عمل و مدیریت مراجع تقلید می‌باشد. مشخصه‌ی دیگر دوره‌ی چهارم مرجعیت، تحولات اجتماعی گسترده در جوامع شیعه‌نشین و در جهان است که به ظهور سبک‌های گوناگون زندگی و دین‌ورزی و مطالبات مدنی و سیاسی جدید در میان شیعیان انجامیده است. تحولات سریع دوران اخیر، لزوم همگام شدن بیشتر فقه شیعه و نظرگان مراجع تقلید را می‌طلبد. بنابراین، مرجعیت از بابت کارآمدی در پاسخگویی به نیازهای مقلدان، در آزمونی مهم قرار گرفته است. گزاره‌های اخیر، مسائلی هستند که در فصل آتی با تفصیل و جزئیات بیشتر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

آنچه در این بررسی در پی توضیح آن بودیم، ترسیم کلیت فضای سیاسی حاکم بین مرجعیت و نظام سیاسی در دوره‌ی مرجعیت واحد آیت‌الله بروجردی بود. این فضا به شدت متأثر از تجربیات مراجع و علمای پیشین از مداخله در امور سیاسی، از یک سو، فضای حاکم بر جامعه و عدم اطمینان به حضور مستمر و پیگیرانه‌ی مردم در حمایت از خط مشی سیاسی مرجعیت از سوی دیگر، و در نهایت هراس از خطر نفوذ کمونیسم و بهائیت و سوءاستفاده‌ی زیرکانه‌ی رژیم شاه از این هراس مرجعیت است.

## ۶. موخره و نتیجه‌گیری

تقابل‌های درونی علما در جریان انقلاب مشروطه، زمینه‌ی «درونی» انزوا و تحدید نفوذ روحانیت را فراهم آورد. فرسایش سازمان درونی مرجعیت و روحانیت در این برهه، بیش از هر چیز ناشی از کم‌رنگ بودن رویه‌های تعاملی و مشارکتی در نهاد مرجعیت و در مقابل، شدت عمل و تأثیر رویه‌های طرد و تکفیر متقابل بود. محصول این فرسایش درونی، نحیف و ضربه‌پذیر شدن نهاد مرجعیت و روحانیت در مقابل آسیب‌ها و مداخلات «بیرونی» بود. این ضربه‌پذیری در دوران حکومت رضاشاه مابه‌ازای بیرونی یافت. گرچه رضاشاه در آغاز سلطنت خود کوشید با نزدیکی به علما و مراجع مشروعیتی دینی برای دولت خود فراهم کند (شرح تظاهرات و اقدامات رضاشاه در منابع تاریخی موجود است؛ از جمله گفته شده که رضاشاه در محضر حاج شیخ عبدالکریم حائری - احیاگر حوزه‌ی علمیه‌ی قم - خود را مقلد ایشان خواند)، اما دیری نپایید که با در پیش گرفتن برنامه‌ی مدرنیزاسیون اجباری، درصدد تحدید نفوذ علما و روحانیان برآمد. این رویه به رویارویی و تنازع بی‌سابقه میان حکومت و روحانیت که یکی از گروه‌های ممتاز اقتصادی و سیاسی در آن دوران به شمار می‌رفت انجامید و با خودرایی و تحکم حکومت وقت و برخی مقاومت‌ها از سوی روحانیت، عامل بیرونی برای تضعیف بیشتر نهاد روحانیت و مرجعیت فراهم شد. تنازع خونین مسجد گوهرشاد زمینه را برای حذف و انهدام یکی از مهمترین کانون‌های حوزوی ایران و به محاق بردن مکتب فقهی مشهد فراهم آورد. مدارس اسلامی مشهد، پس از این واقعه یکایک در تصرف حکومت قرار گرفت و

قدرت و تصرف علما و فقهای مستقل در امور دینی و اجتماعی آن دیار به کمترین میزان خود رسید. سرنوشت حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد، برای دیگر کانون‌های حوزوی ایران (به ویژه قم) تکان‌دهنده و عبرت‌آموز شد. سکوت و کناره‌گیری حوزه‌ی علمیه‌ی قم، با پیشروی‌های روزافزون حکومت در تصرف حوزه‌های تحت نفوذ علما و روحانیان همراه شد. رضاشاه با مجموعه‌ای از برنامه‌های نوسازی، بال‌های اقتصادی علما را قطع کرد و جایگاه آنان را در سلسله‌مراتب اقتصادی تحلیل برد. با وضع مقررات اداری و کنترل‌های حکومتی سخت و طاقت‌فرسا، دایره‌ی نفوذ علما و روحانیان را محدود و محدودتر کرد و ارتباط دوجانبه‌ی علما و مردم که مبنای قدرت و نفوذ اجتماعی مرجعیت است را از هم گسیخت. طلاب علوم دینی اکنون مجبور بودند به حاشیه‌های شهر پناه ببرند و بساط درس و بحث خود را در باغ‌های اطراف شهر برپا کنند. بدین ترتیب، اضمحلال «سازمان درونی مرجعیت» پس از تنازعات درونی دوران مشروطه، با مداخله‌ی عامل بیرونی و تحدید «نفوذ مرجعیت در متن جامعه - مردم»، بر هم خوردن «توازن قدرت مرجعیت در مواجهه با حکومت» و قطع «منابع ثروت» مرجعیت بر اثر این مداخلات به تنزل جایگاه علما در سلسله‌مراتب قدرت و ثروت انجامید. همین افول جایگاه اقتصادی و سیاسی نهاد مرجعیت در ایران در این دوره به تدریج زمینه‌ی افول منزلت اجتماعی آن را نیز فراهم کرد. مطابق نظریه‌ی ماکس وبر، میان وجوه سه‌گانه‌ی قدرت، ثروت و منزلت به تدریج نوعی تناظر نسبی و تعادل ایجاد می‌گردد. ممکن است به طور مقطعی و در کوتاه‌مدت، از دست دادن جایگاه سیاسی و اقتصادی یک گروه به تنزل جایگاه منزلتی آن نینجامد و امتیازهای منزلتی مکتسب از گذشته برای مدتی باقی بمانند؛ اما با گذشت زمان، منزلت اجتماعی آن گروه نیز به سطحی متناظر با جایگاه سیاسی و اقتصادی آن می‌رسد. گزارش‌های متعدد از افول منزلت روحانیت و مرجعیت در سال‌های پایانی حکومتی رضاشاه و در آستانه‌ی آغاز مرجعیت آیت‌الله بروجردی که در متن مقاله به برخی از آنها اشاره رفت، موید همین فرآیند تعادل پایگاهی است.

آیت‌الله بروجردی در دوران مرجعیت خویش با تمرکز بر بازسازی همان عامل درونی که آغازگر سیر تدریجی افول آن شده بود (یعنی فرسایش «سازمان درونی مرجعیت» در طی منازعات مشروطه‌خواهان و مشروطه‌خواهان) زمینه‌ی درونی تنزل بیشتر جایگاه خود را از بین برد. آیت‌الله بروجردی بر این باور بود که ورود به عرصه‌ی منازعات سیاسی با پایان نامشخص، بدون آنکه مرجعیت و حوزه از سازمان درونی قدرت‌مندی برخوردار باشد، جز آسیب نتیجه‌ای در بر ندارد. در طی یک دهه تلاش، مرجعیت در این دوره به تجدید و احیای قوای درونی خود پرداخت؛ بازسازی سازمان درونی مرجعیت، زمینه‌ی افزایش «نفوذ در متن جامعه - مردم» را فراهم آورد: رسانه‌ها و مکانیزم‌های ارتباطی با جامعه (شبکه‌های مساجد و نمایندگان شهرها؛ نشریات حوزوی و ...) شکل گرفته و تثبیت شدند؛ ظرفیت‌ها و زمینه‌های بسیج مردم در نقاط عطف در خصوص مسائلی نظیر حمایت از فلسطین و مبارزه با بهائیت مورد استفاده و آزمون مقدماتی قرار گرفت و توان مرجعیت برای مقابله با گروه‌های فشار در بالاترین حد خود نمودار شد. تقویت «سازمان درونی مرجعیت» و «نفوذ در متن جامعه - مردم»، به تغییر «توازن قدرت در مواجهه با حکومت» به نفع مرجعیت انجامید. شمار زیادی از اقدامات تقنینی و قضایی حکومت وقت با مداخله‌ی مرجعیت، سرنوشت دیگری می‌یافتند. مجموعه‌ی این عوامل، وجه «قدرت و نفوذ اجتماعی» پایگاه مرجعیت را ارتقا بخشید. مقارن با این روند، وضعیت مالی مرجعیت نیز بهبود یافت؛ در حالی که آیت‌الله بروجردی در آغاز سکونت در قم با مشکلات مالی متعدد مواجه بود، افزایش تدریجی میزان وجوهات شرعی، به میزان قابل‌توجهی از حجم این مشکلات کاست. بدین ترتیب، وجه ثروت مرجعیت نیز در این دوره به تدریج بازسازی شد. به موازات این دو روند، منزلت اجتماعی مرجعیت و روحانیت نیز احیا شد. تعرضی کوچک به جایگاه مرجعیت، به واکنش اجتماعی موثر منجر می‌شد؛ متابعت مقلدان و مردم از آرای فقهی و مواضع اجتماعی - سیاسی مرجعیت نیز به میزان بالایی محقق شد. در اینجا نیز شاهد آن هستیم که با ترمیم و بازسازی یکی از وجوه پایگاه اجتماعی مرجعیت، به تدریج دیگر وجوه نیز ارتقا می‌یابند و نوعی هم‌سطحی نسبی میان ابعاد سه‌گانه‌ی قدرت و نفوذ اجتماعی، ثروت و منزلت پدید می‌آید.

## منابع و ماخذ

### الف. کتاب‌ها

- جعفریان، رسول (۱۳۸۱)، «برگ‌هایی از تاریخ حوزه‌ی علمیه‌ی قم»، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول.
- [امام] خمینی، روح‌الله (۱۳۸۶)، «صحیفه‌ی امام» (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات، شرعی، نامه‌ها)، مجموعه‌ی ۲۱ جلدی، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ چهارم.
- دوانی، علی (۱۳۷۲)، «زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی»، تهران، نشر مطهر، چاپ سوم.
- رهنما، علی (۱۳۸۴)، «نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی»، انتشارات گام نو، تهران، چاپ اول.

- طباطبایی، سیدمحمدحسین و دیگران (بی‌نا)، «بخشی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت»، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ دوم.
- مکی، حسین (۱۳۶۱)، «تاریخ بیست‌ساله‌ی ایران: جلد چهارم: آغاز سلطنت دیکتاتوری پهلوی»، تهران، نشر ناشر، چاپ اول.
- منتظری، حسینعلی (۱۳۷۹)، «بخشی از خاطرات فقیه و مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی منتظری»، بی‌جا، بی‌نا، ج. ۲ (۱۶۰۰ ص).
- منظورالاجداد، سیدمحمدحسین (۱۳۷۹)، «مرجعیت در عرصه‌ی اجتماع و سیاست: اسناد و گزارش‌هایی از آیات عظام نائینی، اصفهانی، قمی، حائری و بروجردی»، تهران، انتشارات شیرازه، چاپ اول.
- هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدی‌قلی (۱۳۶۳)، «خاطرات و خطرات»، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ اول.

## ب. مقالات

- امین، سید حسن (۱۳۸۵)، «مرجعیت و سیاست: کارنامه‌ی سید ابوالحسن اصفهانی»، ماهنامه‌ی حافظ، شماره‌ی ۳۰، تیرماه ۱۳۸۵، صص. ۱۹-۶.
- خراسانی، واعظ‌زاده (۱۳۷۳)، «مرجعیت»، مجله مشکوه، شماره ۴۵، زمستان ۱۳۷۳، صص. ۳۳-۴.
- رنجبر، مقصود (۱۳۸۲)، «فضای تنفس شیعه/گفتمان اصلاح در حوزه علمیه قم در دهه ۴۰ شمسی»، مجله‌ی زمانه، شماره ۱۶، سال دوم، دی ۱۳۸۲، صص. ۳۰-۲۲.
- روح‌بخش، رحیم (۱۳۸۲)، «خانه خورشید: بررسی میراث آیت الله بروجردی و انقلاب اسلامی»، مجله‌ی زمانه، شماره‌ی ۱۷، سال دوم، بهمن ۱۳۸۲، صص. ۳۰-۲۰.
- علوی، سید جواد (۱۳۷۰)، «خانندان و نسب آیت‌الله بروجردی»، مجله‌ی حوزه، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰، شماره ۴۳ و ۴۴.
- علوی، سید جواد (۱۳۷۰a)، «آیه‌الله بروجردی در بروجرد»، مجله‌ی حوزه، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰، شماره ۴۳ و ۴۴.
- محمدی اشتهاردی، محمد (۱۳۷۷)، «قیام خونین گوهرشاد در ماجرای کشف حجاب»، مجله‌ی پاسدار اسلام، مرداد ۱۳۷۷، شماره ۲۰۰.
- نوری، محمد (۱۳۸۴)، «مرجعیت در آئینه‌ی آثار»، مجله‌ی کتاب ماه دین، شماره‌ی ۹۸-۹۷، آبان و آذر ۱۳۸۴، صص. ۷۷-۶۴.
- واعظ‌زاده خراسانی، محمد (۱۳۷۳)، «مرجعیت»، مجله مشکوه، شماره ۴۵، زمستان ۱۳۷۳، صص. ۳۳-۴.
- --- (۱۳۸۴)، «سقوط (مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی)»، انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، چاپ اول.

۱. لازم به تفصیل زیادی نیست که جهت‌گیری رضاشاه، تحدید هرچه بیشتر نفوذ و مداخله‌ی علما و روحانیان در امور سیاسی و اجتماعی بود و در این راستا آگاهانه تمهیدات متعددی اندیشیده و برنامه‌هایی را اجرایی کرد که در ادامه تشریح می‌شود. اما در این دسته‌ی خاص از اقدامات (تقویت ارتباطات و راه‌های مراسلاتی و مخابراتی) پیامد ناخواسته‌ی اقدامات رضاشاه، تسهیل ارتباط علما و روحانیان با یکدیگر (بر خلاف تمایل و هدف وی) نیز بود.

۲. «پس از رحلت مرحوم اصفهانی، علمای آذربایجان پس از شور با هم، اکثرأ مردم ناحیه را به مرحوم آیت‌الله حجت تبریزی، ارجاع دادند. بیشتر اعراب، به مرحوم حکیم رجوع کردند. پس از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی و بلکه در حیات او، اهالی شاهرود و شاید بیشتر شهرهای خراسان، به مرحوم آیت‌الله شاهرودی، رجوع کردند و همچنین در موارد دیگر؛ و این امر قطعاً تصادفی نبوده است. بلکه حمل بر صحت آن، این است که اهل هر دیاری فرد همشهری خود را بهتر می‌شناسند و زمینه‌های تقلید او از قبل در آن شهر، فراهم گردیده بوده است. قبل از این هم مرحوم آیت‌الله شریانی (۱۲۴۸-۱۳۲۲ ه ق) و همچنین شیخ حسن ممقانی (۱۲۳۸-۱۳۲۳ ه ق) در نجف، بیشتر مرجع ترک‌ها بودند تا فارس‌ها» (واعظ‌زاده خراسانی، ۱۳۷۳، صص ۱۷-۱۶).

۳. تصادفی نیست که این گرایش‌های جدید دین‌ورزانه، پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی، بیش از همه در راستای تقویت بعد اجتماعی - سیاسی و فراحوزی مرجعیت تلاش کردند.

۴. شایان توجه است که این نیاز، نوعی نیاز دوسویه بود و مهمترین مراجع تقلید شیعه در آن برهه با تلاش رضاخان برای الغای سلطنت قاجار و تشکیل حکومت پهلوی همراهی کردند. اسنادی که از دوره‌ی مهاجرت اعتراضی (یا تبعید) مراجع نجف - آیات ابوالحسن اصفهانی، مهدی خالصی و میرزای نائینی - به شهر قم در سال ۱۳۰۳ خورشیدی و مقارن با آغاز سلطنت ملک فیصل در عراق (تحت حمایت بریتانیا) و همچنین زندگی شیخ عبدالکریم حائری باقی مانده، نشان می‌دهد که هر سه مرجع تقلید ذکرشده با نظر مثبت به تلاش رضاخان نگرینسته و برآمدن وی را پس از سال‌ها نامنی و بی‌ثباتی و اشغال ایران پس از انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول، برای کشور مفید دانسته و به همین جهت قرار گرفتن رضاخان در مصدر حکومتی در ایران را راهکاری برای بازگشت ثبات و آرامش به کشور تلقی می‌کردند.

۵. نمونه‌ای از این‌گونه اقدامات رضاخان در راستای حذف رقبای سیاسی با توسل جستن به مسائل مذهبی را می‌توان در برخورد وی با سیدضیاءالدین طباطبایی و ارتباطاتی که سیدضیاء با گروه‌های غیرمسلمان و به ویژه ارمنه داشت، جستجو کرد.

۶. یکی از معاشران و شاگردان آیت‌الله بروجردی با اشاره به همین امر می‌گوید: «چهره رضاخان، قبل از حکومت و حتی اول آن، با رضاخان پس از استقرار حکومت بسیار فرق دارد. رضاخان، قبل از حکومت، رئیس قزاق‌ها بود. تظاهر به دینداری می‌کرد. برای قزاق‌ها یک مرکز روضه‌خوانی ساخته بود که در آن جا مفصل عزاداری می‌شد و دسته قزاق‌ها، منظم‌ترین دسته‌های سینه‌زنی بود. حتی یک سال دسته قزاق‌ها، قمه هم می‌زدند. رضاخان، دسته سینه‌زنی را می‌آورد پیش آقای بهبهانی، می‌گفت: اینان قشون شما هستند. قشون امام زمان هستند. اوائل حکومت می‌آمد قم، خدمت آقای حائری

و رساله ایشان را به دست می‌گرفت و می‌گفت: من مقلد شما هستم. این چنین ظاهر سازی می‌کرد» (مصاحبه با حجت‌الاسلام حسین بُدلا، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

۷. به طور مشخص می‌توان اقدامات رضاشاه برای کاستن از نفوذ روحانیان را به شرح زیر برشمرد: «۱- عدم حضور پنج تن از مجتهدین طراز اول در مجلس به عنوان ناظر بر شرعی بودن قوانین مطابق قانون اساسی مشروطه؛ ۲- کنترل روحانیان و تقلیل عده آنها از طریق اجرای قانون لباس متحدالشکل و امتحان گرفتن از آنها برای اخذ جواز عمامه و لباس؛ ۳- تغییر در نظام قضایی و تاسیس محاکمی که با قوانین جدید (مطابق قوانین اروپایی) به داوری و قضاوت می‌پرداختند. برای اداره تشکیلات قضایی جدید، از جوانان تحصیل کرده اروپا استفاده می‌گردید، در حالی که پیش از آن، قضاوت عمدتاً توسط روحانیون و براساس موازین شرع مقدس صورت می‌گرفت. ۴- تاسیس اداره ثبت اسناد و املاک و تصویب قانون اجباری ثبت در دفاتر اسناد رسمی. قبل از آن، این کار در محاضر شرعی و با نظارت روحانیان انجام می‌شد. با خارج شدن محاضر شرعی و امور قضایی از دست روحانیان، جریان عادی وزارت دادگستری نیز با دخالت شاه، به طور فزاینده‌ای از هم گسیخت. وی از وزارت دادگستری برای مشروعیت بخشیدن به تصرف اموال دیگران و زندانی کردن افرادی استفاده می‌کرد که از واگذاری دارایی و املاک خود به او امتناع می‌نمودند. همچنین مخالفان سیاسی حکومت، از طریق نهاد دادگستری مورد بازخواست و محاکمه قرار می‌گرفتند. ۵- تاسیس موسسه وعظ و خطابه در دانشکده معقول و منقول با هدف تربیت روحانیون دولتی و اعزام آنان به نقاط مختلف برای تبلیغ برنامه‌های حکومتی؛ ۶- سرکوب روحانیون معترض و قتل، تبعید و حبس آنان. کنترل روحانیون و محدود ساختن فعالیت‌های آنان، به شاه فرصت می‌داد تا با سرعت بیشتری فرایند مدرن سازی و اصلاحات از بالا را به اجرا درآورد» (زریری، رضا، ۱۳۸۴).

برای گزارش تفصیلی تر در مورد مواجهه‌ی رضاشاه با علما به سه کتاب زیر می‌توان رجوع کرد:

امینی، داود، چالش‌های روحانیت با رضا شاه (بررسی علل چالش‌های سنت‌گرایی با نوگرایی عصر رضا شاه)، نشر سیاسی، چاپ اول، ۱۳۸۲.

بصیرت‌منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه (نظری بر عملکرد سیاسی - فرهنگی روحانیون در سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰)، نشر عروج، چاپ اول، ۱۳۷۶.

بابایی، امید، سازمان روحانیت شیعه در عصر رضاشاه، قم: مؤسسه شیعه‌شناسی، چاپ اول، ۱۳۸۹.

۸. بنگرید به مقاله‌ی «دین‌ستیزی پهلوی و گفتمان دینی از آیت‌الله حائری تا امام خمینی» از دکتر سیدمصطفی ابطحی مندرج در مجموعه‌ی: «سقوط (مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی)»، ۱۳۸۴، صص ۶۶-۲۷. در این مقاله، نویسنده پس از برشمردن اقدامات رضاشاه برای شناسایی تعداد و کیفیت مخالفان خود در میان روحانیان، تجار و احزاب سیاسی، تلاش وی برای کاستن نفوذ علما را این‌گونه توصیف می‌کند: «در اواسط دهه‌ی ۱۳۱۰، با اینکه در قوانین مملکتی هنوز نفوذ عنصر اسلامی مشهود بود، اما روحانیون عملاً از حیطه‌ی قضاوت و دادگستری کنار گذاشته شده و در حوزه‌ی تعلیم و آموزش نفوذ خود را کاملاً از دست دادند. علاوه بر این با تسلط دولت بر موقوفات، قدرت مالی روحانیون نیز رو به کاهش گذاشت. رضاشاه ترجیح می‌داد به جای رویارویی با علما آنها را نادیده بگیرد. در نتیجه‌ی اقدامات او، کارکردهای قضائی، آموزشی و انسان‌دوستانه علما کاهش می‌یافت و منزلت آنان عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌گرفت. به‌صورتی که علما و روحانیان، رهبری اجتماعی و فرهنگی و تا حدودی مذهبی خود را خصوصاً در طبقات بالای اجتماعی از دست می‌داد».

۹. از جمله سید حسن مدرس که در آغاز با برخی اقدامات رضاخان در مقام رئیس‌الوزاری همراهی کرد (هرچند در ادامه به یکی از مخالفان سرسخت خودکامگی رضاشاه بدل شد) و همچنین سید ابوالقاسم کاشانی که از اعضای مجلس موسسانی بود که بر تغییر سلطنت رای داد.

۱۰. «... [رضاشاه] ظاهر سازی [به تبعیت از علما] می‌کرد تا این که قضیه‌ی «نظام اجباری» از طرف رضاخان مطرح شد. علما این را بهانه قرار دادند برای مبارزه با رضاخان و این که او می‌خواهد با بردن بچه‌های مردم به سربازخانه‌ها، آنان را به بی‌دین کند. علمای اصفهان، به رهبری آقا حاج آقا نورالله، برای تحصن به قم آمدند و همچنین علمای شیراز، از جمله: آقا سید عبدالباقی شیرازی و آقا سید عبدالله شیرازی و... به حمایت از علمای اصفهان به قم آمدند. [در این دوران] سیاست مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، حفظ حوزه علمیه قم بود، از این روی سعی می‌کرد مخالفت علنی نداشته باشد» (مصاحبه با حجت‌الاسلام حسین بُدلا، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳). این گفته‌ی راوی که علما نظام اجباری را «بهانه» قرار دادند، احتمالاً ناظر به این امر است که تقابل رضاشاه و علمای دینی ریشه و علتی غیر از قانون نظام اجباری داشته است. بر طبق اسناد تاریخی، در تاریخ دوم شهریورماه ۱۳۰۶، یعنی چند ماه قبل از ابلاغ فرمان نظام اجباری، بخشنامه‌ای از طرف ریاست‌الوزراء صادر می‌شود که با هدف کاهش نفوذ علما و تهدید و ارعاب آنها، از تعبیر و الفاظ توهین‌آمیزی در خصوص آنها استفاده کرده است. در این بخشنامه، دولت، علما و روحانیان متهم به بازیچه قرار دادن مقدسات اسلامی و نوامیس ملی برای هوا و هوس خود کرده و حکم آنها را معادل حکم مفسدین فی الارض دانسته است و به ماموران حکومتی دستور داده که با القانات نفاق‌آمیز و تلقینات فسادانگیز آنها مبارزه کرده و درصدد جلوگیری از تحریک فساد و فتنه برآیند. این بخشنامه در واقع زنگ خطر را برای علما و روحانیان به صدا درآورده، و مترصد فرصت مناسب برای پاسخ به این اقدام توهین‌آمیز حکومت کرده بود. (برای مشاهده‌ی متن کامل بخشنامه، ن. ک. : مکی، حسین، ۱۳۶۱، صص ۳۹۷-۳۹۶).

۱۱. برخی منابع تاریخی نظیر «تاریخ بیست‌ساله‌ی ایران» به اشتباه تاریخ این نزاع را نوروز ۱۳۰۶ ذکر کرده و این جریان را نخستین درگیری مستقیم علما و مردم با رضاشاه عنوان کرده‌اند. در حالی که طبق اسناد متعدد تاریخی، این درگیری در نوروز ۱۳۰۷ و بعد از جریان تحصن علما در آذرماه ۱۳۰۶ در اعتراض به اجرای قانون نظام اجباری رخ داده است و بر طبق برخی تحلیل‌ها، رضاشاه که در جریان تحصن علما مجبور به عقب‌نشینی اولیه گردیده و از سرسختی روحانیان، احساس خطر کرده بود، از جریان نوروز ۱۳۰۷ برای انتقام‌جویی و زهره چشم گرفتن از روحانیان استفاده می‌کند.

۱۲. «طلاب علوم دینیه و علماء و اهالی مذهبی قم، که از اعمال خشن و شدید شاه در حال بهت و حیرت بودند و هیچ تصور نمی‌کردند که کار به اینجا بکشد و شاه جرات چنین اقدامات سختی را که نسبت به آستانه و مقام روحانیت در انظار عامه توهین‌آمیز بود، نماید. مخصوصاً گاو سر خوردن شیخ محمدتقی، خزانه‌دار مرحوم شیخ عبدالکریم حائری که تمام وجوه بریه نزد او جمع‌آوری و حقوق علماء و طلاب را شخصاً می‌پرداخت و در



مواقع غیبت حاج شیخ عبدالکریم به جای او به امام جماعت می‌ایستاد، تاثیر عجیبی در اذهان مردم بخشید». گزارش مفصلی از این ماجرا در روزنامه‌ی قیام شرق در سال ۱۳۲۵ منتشر گردیده که حسین مکی آن را نقل کرده است. ن. ک.: مکی، حسین، ۱۳۶۱، صص ۲۸۸-۲۸۵.

۱۳. بسیاری از منابع تاریخی قیام مسجد گوهرشاد را به صدور فرمان کشف حجاب نسبت داده‌اند؛ در حالی که قانون بی‌حجابی اجباری، شش ماه پس از کشتار مسجد گوهرشاد توسط دولت جم‌اجرای شد. گزارش‌های دقیق تاریخی قیام مسجد گوهرشاد را به مساله‌ی تغییر نوع پوشش (کلاه پهلوی) نسبت داده‌اند. گرچه پیش از این شواهد متعددی که حاکی از تحرکات حکومت رضاشاه در راستای حذف حجاب بود (تظیر رقص زنان بدون حجاب زنان در مجلس جشن دولتی در مدرسه شاپور شیراز در مهرماه ۱۳۱۳ ش. و همچنین مراسم جشن جلالیه‌ی تهران در حضور فروغی، رئیس‌الوزرای وقت، که با دستور رضاشاه برگزار شده بود) به اعتراض و ناراضی‌تدیرجی علما انجامیده بود، اما در واقع قیام مسجد گوهرشاد، پس از صدور فرمان استعمال کلاه شاپو رخ داده است. برای توضیح بیشتر پیرامون رهبری اعتراض‌ها توسط آیت‌الله قمی در این جریان بنگرید به: منظورالاجداد، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۹، صص ۲۲۳-۲۲۸.

۱۴. یکی از طلاب مشهود در آن زمان، جریان تلاش رضاشاه برای دولتی کردن مدارس دینی را این‌گونه شرح داده است: «پس از حادثه‌ی مسجد گوهرشاد» مدارس را تعطیل کردند و طلاب، به ناچار، راهی حوزه علمیه نجف و قم شدند. مدرسه میرزا جعفر، که از مدارس بزرگ و مهم مشهود بود مرکز سنگ‌تراشی برای سنگ‌فرش صحن‌های آستان قدس شده بود. البته، قبل از بستن مدارس، دستگاه برای برچیدن حوزه علمیه مشهود، برنامه‌ریزی کرده بود. طلاب را مجبور می‌کردند که برای تعیین رتبه و حقوق ماهیانه، طبق برنامه دولت، امتحان بدهند. کم‌کم دو دانشکده معقول و منقول، تاسیس کردند: یکی در تهران و دیگری در مشهد. مدرسه میرزا جعفر، قبل از بستن آن از طرف دستگاه و تبدیل آن به مرکز سنگ‌تراشی، دانشکده علوم معقول و منقول بود، تا سال‌ها بعد از تعطیلی آن، تابلوی آن بالای در مدرسه دیده می‌شد. مدرس نواب هم، تابلوی داشت که نوشته بود: «دبیرستان معقول و منقول». ولی آن هم سال‌ها پیش از آن تعطیل شده بود. مدرسه باقرخان هم، مدرسه ابتدایی بود. تقریباً، بقیه در مدارس بسته و خالی از طلاب بودند. طلاب می‌بایست، مراحل را که دستگاه تعیین کرده بود، طی کنند و آنگاه مدرک بگیرند. در نتیجه، از این راه بسیاری از طلاب را جذب کردند و برخی از فضلا هم، به عنوان استاد، به دانشگاه راه یافتند. تنها مدرسه‌ای که برنامه معمولی خود را داشت و از این دگرگونی‌ها به دور ماند، مدرسه سلیمان‌خان بود. این مدرسه، زیر نظر مرحوم آیت‌الله حاج میرزا احمد آقازاده (کفایی)، فرزند آخوند خراسانی، اداره می‌شد» (مصاحبه با حجت‌الاسلام والمسلمین محمد واعظ‌زاده خراسانی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

۱۵. برای تشریح دقیق‌تر جریان «نهضت بانوان» و برخورد توهین‌آمیز رضاشاه با روحانیان ن. ک.: منظورالاجداد، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۹، صص ۲۳۲-۲۳۱.

۱۶. یکی از مشکل‌ترین ایام اقامت ایشان در بروجرد سال‌های بین ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ ق. و دوران اوج فشار و اختناق رضاخان است. این دوران با تلاش دستگاه حکومتی در برداشتن عمامه‌ها و به تعطیل کشاندن حوزه‌های درسی، کشف حجاب و تعطیل مجالس دینی و مذهبی، به گفته خود مرحوم آیت‌الله بروجردی، یکی از مصیبت‌بارترین ایام زندگانی ایشان است. روزهایی که رئیس شهربانی وقت، با چکمه وارد مجلس فاتحه‌ای که در حضور ایشان و به مناسبت ارتحال یکی از رجال علم و فضیلت تشکیل شده بود، می‌شد و با همان چکمه‌ها از پله‌های منبر بالا می‌رفت و منبری را با فحاشی، آن هم با صدای بلند، به زیر می‌کشید. ایامی که به مناسبت تقارن تولد رضاخان، با روز تاسوعا، در همه مساجد و محافل، مجالس جشن برپا می‌شد و همه مردم شهر، با سر و صورت باز، مجبور بودند که در آنها شرکت نموده و به پایکوبی و سرور بپردازند! یا در شب بیست و یکم ماه رمضان، در همان مسجد سلطانی، در کنار شبستانی که ایشان مراسم احیاء داشتند، به مناسبتی دیگر مجلس جشن و سخنرانی برپا می‌کردند و با کف زدن‌های متوالی، خودباختگی خویش را به رخ می‌کشیدند. ماموران حکومت به دنبال شخصیت‌های روحانی از بیوت سنگین علمی می‌رفتند و آنان را هر روز، به بهانه‌ای جلب و مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند» (علوی، سید جواد، ۱۳۷۰).

۱۷. آیت‌الله سیدجعفر احمدی، خواهرزاده و داماد بزرگ آیت‌الله بروجردی و از شاگردان و معاشران ایشان در زمان سکونت در قم، فشارها و محدودیت‌آفرینی‌های حکومت وقت برای حوزه‌های علمیه - به ویژه حوزه علمیه قم - در اواخر حیات آیت‌الله حائری و سال‌های پس از درگذشت ایشان را این‌گونه شرح داده است:

«در اواخر حیات مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، قدس سره، فشار دولت بر حوزه‌های علمیه زیاد شده بود، حتی برای پوشیدن لباس روحانیت تضییقاتی قائل شده بودند. برای جواز پوشیدن لباس روحانیت، هر ساله برای طلاب امتحان گذاشته بودند. به این هم اکتفا نکردند و گاه، بی‌گاه، از طرف شهربانی به مدرسه فیضیه می‌آمدند و عده‌ای را با خود می‌بردند و التزام می‌گرفتند که یا باید از قم خارج شوید، یا از لباس روحانیت. طبعاً، بر اثر این فشارها، عده‌ای از لباس خارج می‌شدند و روحانیت، روز به روز بیشتر تضعیف می‌شد، به طوری که آیت‌الله‌العظمی حائری که مرحوم شد، تنها یک جلسه فاتحه برای ایشان گذاشته شد. پس از آیت‌الله‌العظمی حائری، آیات عظام: مرحوم آقای حجت و آقای صدر و آقای سید محمدتقی خوانساری، قدس الله اسرارهم، تصدی حفظ حوزه و اداره آن را به عهده گرفتند، ولی فشارهای دولت، همچنان ادامه داشت و جمعیت طلاب روز به روز کمتر می‌شد» (مصاحبه با آیت‌الله سیدجعفر احمدی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

۱۸. آیت‌الله شیخ علی پناه اشتهاردی، از شاگردان آیات ثلاث و آیت‌الله بروجردی، در توضیح انحطاط روزافزون حوزه علمیه قم و مهاجرت روحانیان به شهرهای دیگر گفته است: «وضع حوزه، بر اثر بی‌اعتنایی‌های رژیم وقت و تبلیغاتی که علیه روحانیت انجام می‌گرفت، بی‌ثبات و رو به انحطاط بود، به گونه‌ای که بسیاری از فضلا به شهرستان‌های دیگر روی آوردند و انزوا اختیار کردند» (مصاحبه با آیت‌الله شیخ علی پناه اشتهاردی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

۱۹. آیت‌الله سیدمحمدباقر سلطانی طباطبائی، از شاگردان آیت ثلاث و از خویشاوندان و نزدیکان آیت‌الله بروجردی و عضو شورای استفتای ایشان، خاطرات خود از وضعیت حوزه علمیه قم و طلاب این حوزه در آستانه‌ی ورود آیت‌الله بروجردی به قم را این‌گونه تشریح می‌نماید: «مقارن با سکونت آیت‌الله بروجردی در قم» در اثر توطئه‌ها و فشارهای رضاخانی، وضع حوزه بسیار نامناسب بود. این مشکلات از زمان کشف حجاب و

متحدالشکل شدن [لباس] ایرانیان شروع شد. مشکلات باعث شد که مجموعه طلاب ساکن در مدارس، به حدود سیصد نفر برسد. طلاب را دستگیر می‌کردند و در شهربانی لباس‌ها را از کمر قیچی می‌کردند. تحمل آن دشواری‌ها بسیار سخت بود. شبی، ریختند مدرسه فضیبه و گفتند: از افراد نباید کسی با لباس مخصوص روحانیت از مدرسه خارج شود. ناگزیر بعضی از طلاب، روزها به باغ‌ها و محله‌های اطراف قم پناه می‌بردند و شب به مدرسه برمی‌گشتند. زندگی در باغ‌ها و محله‌های بیرون از شهر، با کمبود لوازم بسیار دشوار بود. البته این فشارها کم و زیاد می‌شد، اوضاع یکنواخت نبود. دستور تازه که می‌رسید، مامورین سخت می‌گرفتند. چند روزی که از دستور می‌گذشت، اوضاع بهتر می‌شد. به هر حال وضع خسته کننده‌ای بود. رضاخان که مرد، این‌گونه مشکلات از بین رفت و رفته رفته، آقایان به قم برگشتند و جمعیت حوزه، تقریباً، به چند صد نفری رسید. این برگشت طلاب و گشایش نسبی در زندگی آنان، همزمان شد با آمدن آیت‌الله بروجردی، به قم، لذا توجه به روحانیت بیشتر شد و تبلیغات گسترش یافت. زمان فوت ایشان، جمعیت حوزه، به حدود هفت هزار نفر رسیده بود» (مصاحبه با آیت‌الله سیدمحمدباقر سلطانی طباطبائی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

آیت‌الله سیدمصطفی خوانساری، از شاگردان مورد وثوق شیخ عبدالکریم حائری و نزدیکان و اعضای شورای استفتای آیت‌الله بروجردی - نیز فضای رکود و بی‌رونقی و خفقان حاکم بر حوزه‌ی علمیه‌ی قم و نقش آیت‌الله بروجردی در ترمیم و بقای این حوزه را این‌گونه تشریح کرده است: «راجع به حوزه علمیه قم، باید بگویم: [آیت‌الله بروجردی] علت مبقیه حوزه علمیه قم بودند، زیرا پس از فوت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی، در تمام حوزه، بیش از چند صد طلبه به چشم نمی‌خورد. آن هم شمشیر میرغضب، رضاخان، بالای سرشان. رضاخان، نفس‌ها را بریده بود. ایشان به حوزه علمیه قم، رونق علمی بخشید. حوزه را احیا کرد. به طالب علم آبرو داد» (مصاحبه با آیت‌الله سیدمصطفی خوانساری، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

۲۰. حجت‌الاسلام سیدحسین بدلا، از اطرافیان آیت‌الله بروجردی، محدودیت‌های طلاب و روحانیان برای حضور در شهر را این‌گونه توضیح داده است: «برای این که دچار این مشکلات نشویم، صبح‌ها، بین‌الطلوعین، از شهر خارج می‌شدیم و شب‌ها تاریک که می‌شد برمی‌گشتیم، به خود من، بعد از ده دوازده سال درس خواندن و امتحان دادن هر ساله، تصدیق مدرسی دادند. اگر کسی این تصدیق را داشت باز هم نمی‌توانست لباس پیوشد در صورتی که قبلاً مجاز بودند. بنده با اینکه امتحان دادم (هم اکنون آن اوراق امتحان را دارم)، در عین حال، مزاحمت برایم ایجاد می‌کردند.»

۲۱. «در نهضت مشروطه، با این که استاد مورد علاقه‌اش، آخوند خراسانی، در میدان مبارزه قرار گرفته بود و در راس روحانیون مشروطه‌خواه بود، اما او، که گویا به فراست دریافته بود، این مبارزه با این شکل و بخصوص با اختلافی که علما با یکدیگر دارند، فرجام خوشی ندارد، انزوا گزید و مشغول تتبع و تحقیق شد. روزی استاد، نام ایشان را می‌شنود. سؤال می‌کند مگر آقا حسین، اینجا هستند؟ من فکر می‌کردم رفته‌اند ایران! مرحوم بروجردی، ضمن نصیحت به فدائیان اسلام، درباره نهضت مشروطه می‌گوید: «...ما تحولات زیادی در عمرمان دیده‌ایم: جریان مشروطیت و... دیدیم که کارها چگونه و به کجا ختم شد» (سرمقاله: مرجع کل، مجله حوزه ۴۴-۴۳).

۲۲. «ایشان، نسبت به قضایای مشروطه و نحوه دخالت مرحوم آخوند در آن، خوشبین و راضی نبودند و بارها می‌فرمودند: «من از آن قضایا آموختم که: نباید هیچ گاه در کاری که مبدا و ختم آن از نظر من معلوم نیست، دخالت کنم» (علوی، سید جواد، ۱۳۷۰).

۲۳. آیت‌الله سیدمحمدباقر سلطانی طباطبائی تلقی آیت‌الله بروجردی از فضای حاکم بر جامعه را این‌گونه بازگو کرده است: «مردم، سابقه فشارهای رضاخان را داشتند. در اثر وحشت و کشتارهای رضاخان، رمق از مردم گرفته شده بود، لذا، نفس‌کش در آن زمان پیدا نمی‌شد. آیت‌الله بروجردی، مطمئن بود که: مردم آمادگی ندارند و آنچه پشیمانی از طرف مردم نیست. روی این حساب، در کارهای جزئی گاهی تشر می‌زد و گاهی ساکت می‌شد، ولی این که تسلیم دربار باشد، هرگز. ناراحت بودند که دولت از یک طرف، تحت فشار بیگانگان و تحت تاثیر آنهاست و از طرف دیگر، ما هم قدرتی نداریم. برای مردم رمقی نمانده است، مردم متحد نیستند. می‌فرمودند: «قصه ما داستان مشک آب خالی و پرهیز است. کسی مشک خالی به دست داشت و مردم نمی‌دانستند خالی است. او هم پیوسته مردم را بر حذر می‌داشت که خیس نشوید، مواظب باشید». گاهی تشری به دربار می‌زیم. اما می‌دانیم که مردم آمادگی ندارند و اگر تهدید و فشاری پیش بیاید، شانه خالی خواهند کرد. این‌گونه نیست که تا پای جان بایستند. بله، آن زمان، وضع چنین بود. خداوند عالم، لطف و محبت کرد و همین مردم را متحول کرد که چنین امام خمینی را همراهی کردند. اگر این مردم مانند آن زمان می‌بودند و وضع روحی و فکری آنان مثل آن زمان می‌بود، حضرت امام هم موفق نمی‌شدند. روحانیت مثل این زمان احترام نداشت. مردم مانند امروز، طرفدار و فدایی علما نبودند. در ذهن عوام، تصور نادرستی از روحانیت القاء کرده بودند. اگر یک مامور جزء، به یک عالم محترمی جسارت می‌کرد، کسی مانع نمی‌شد. چه بسا همراهی و مسخره هم می‌کردند. اگر حادثه‌ای پیش می‌آمد، اکثر مردم به خاطر ناآگاهی و تبلیغات دشمن، نه تنها از روحانیت حمایت نمی‌کردند که ملامت هم می‌نمودند. افراد نادان و اوباش، برای خود آیت‌الله بروجردی مزاحمت ایجاد می‌کردند و باعث اذیت ایشان می‌شدند، تا چه رسد به افراد دیگر» (مصاحبه با آیت‌الله سیدمحمدباقر سلطانی طباطبائی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

۲۴. مخبرالسلطنه، یکی از روسای دولت متقدم حکومت رضاشاه، که پس از تحصن علما در قم، چند مرتبه برای مذاکره به قم سفر کرده بود، در یکی از یادداشت‌های خود پس از مراجعت از قم می‌نویسد: «علما نمی‌خواهند قبول کنند که موقع تطهیر لوکوموتیو گذشته و در سیم تلگراف، جن خبرگزار نیست. شاه هم از منافع دیانت، غفلت دارند. مغرضین هم لاطانات در عنوان دیانت به گوش خلاق می‌کنند. مدافعی هم در بساط نیست، حقایق روی منبر گفته نمی‌شود، طبایع هم طالب لهو و لعب است» (هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدی‌قلی، ۱۳۶۳، ص. ۳۷۸).

۲۵. حجه‌الاسلام سیدحسین بدلا در تشریح برخی برخوردهای روزمره‌ی مردم با روحانیان که به میزان زیادی نیز متأثر از تبلیغات سوء حکومت وقت بود، گفته‌اند: «رضاخان تبلیغات شدیدی علیه اسلام و روحانیت کرده بود که عده‌ای به روحانیت بد و بیراه می‌گفتند. از جمله: به راننده‌ها گفته بودند: آخوند اگر سوار ماشین بکنند، ماشین پنجر می‌شود! خود من از تهران خواستم بیایم قم، با این که ماشین جا داشت گفت سوار نمی‌کنم، زیرا پنجر می‌شود!» (مصاحبه با حجه‌الاسلام سیدحسین بدلا، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

به طور مشابه، آیت‌الله سیدمرتضی مبرقعی (فقیه) نیز که از شاگردان و همراهان آیت‌الله بروجردی در طی اقامت ایشان در قم بوده‌اند، بی‌اعتمادی آیت‌الله بروجردی به مردم و نقش حکومت رضاشاه در فاصله گرفتن مردم از علما را این‌گونه توصیف می‌کند: «آیت‌الله بروجردی، در ذهنش القا شده بود که: مردم بر عهد و ایمان‌شان محکم نیستند، و کاری از پیش نمی‌رود. البته در زمان پهلوی بزرگ، چنین هم بود. مردم نه تنها جرات نفس کشیدن

نداشتند، بلکه بعضی از آنان به اهل علم توهین می‌کردند. طلاب را برای خوشایند عمال رضاخان، اذیت می‌کردند. خیلی وضع بدی بود» (مصاحبه با آیت‌الله سیدمرتضی مبرقعی (فقیه)، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

۲۶. «در سال‌های اقامتم در حوزه علمیه قم که افتخار شرکت در محضر درس پر فیض مرحوم آیت‌الله آقای بروجردی اعلی الله مقامه - را داشتم یک روز در ضمن درس فقه، حدیثی به میان آمد ... چون این حدیث متضمن تقیه از خود شیعه بود نه از مخالفین شیعه فرصتی به دست آن مرحوم داد که درد دل خودشان را بگویند گفتند: «تعجب ندارد تقیه از خودمانی مهمتر و بالاتر است. من خودم در اول مرجعیت عامه گمان می‌کردم از من استنباط است و از مردم عمل هر چه من فتوا بدهم مردم عمل می‌کنند ولی در جریان بعض فتواها (که بر خلاف ذوق و سلیقه عوام بود) دیدم مطلب این طور نیست» (مقاله‌ی «مشکل اساسی در سازمان روحانیت» از مرتضی مطهری در: طباطبایی، سیدمحمدحسین و دیگران، بی تا، صص. ۱۸۷-۱۸۶).

۲۷. در خصوص رویکرد متقابل آیت‌الله بروجردی و آقای خمینی در فصل قبلی و به هنگام بحث از مرجعیت به مثابه‌ی گروه منزلتی بحث شد. یادآوری این نکته نیز خالی از فایده نیست که آیت‌الله خمینی در پاسخ یکی از نامه‌های شهید سیدمحمدرضا سعیدی، با صراحت از رویکرد سیاسی آیت‌الله بروجردی انتقاد کرده است: «سلف صالح ما [آیت‌الله بروجردی] فرصت عجیبی را در موقع رفتن سلف خبیث [رضاشاه] از دست دادند و پس از آن هم فرصت‌هایی بود و از دست رفت تا این مصیبت‌ها پیش آمد». (صحیفه‌ی امام، جلد دوم، ص. ۲۰۸)

۲۸. «آفتی که جامعه روحانیت ما را فلج کرده و از پا در آورده است «عوام‌زدگی» است. عوام‌زدگی از سیل‌زدگی زلزله‌زدگی، مار و عقرب زدگی بالاتر است. این آفت عظیم معلول نظام مالی ما است. روحانیت ما در اثر آفت عوام‌زدگی نمی‌تواند چنانکه باید، پیشرو باشد و از جلو قافله حرکت کند و به معنی صحیح کلمه هادی قافله باشد مجبور است در عقب قافله حرکت کند. خاصیت عوام این است که همیشه با گذشته و آنچه با آن خو گرفته پیمان بسته است حق و باطل تمیز نمی‌دهد. عوام تازگی را بدعت یا هوا و هوس می‌خواند. ناموس خلقت و مقتضای فطرت و طبیعت را نمی‌شناسد از این رو با هر نوی مخالفت می‌کند و همیشه طرفدار حفظ وضع موجود است. روحانیت عوام‌زده ما چاره‌ای ندارد از اینکه آن‌گاه که مسأله‌ای اجتماعی می‌خواهد عنوان کند به دنبال مسائل سطحی و غیراصولی برود و از مسائل اصولی صرف‌نظر کند و یا طوری نسبت به این مسائل اظهار نظر کند که با کمال تاسف علامت تاخر و منسوخیت اسلام به شمار رود و وسیله بدست دشمنان اسلام بدهد. روحانیت عوام‌زاده ما چاره‌ای ندارد از اینکه همواره سکوت را بر منطق سکون را بر تحرک نفی را بر اثبات ترجیح دهد. زیرا موافق طبیعت عوام است» (مطهری، مرتضی، همان، صص. ۱۸۵-۱۸۴).

۲۹. حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ مجتبی عراقی از اصحاب درس و بحث و جلسه‌ی استفتائات آیت‌الله بروجردی که از سوی ایشان مسئول ساخت مدرسه‌ی خان شده بود، به نمونه‌ای از این قبیل ملاحظات آیت‌الله بروجردی اشاره کرده است: «ما برنامه‌ای برای طلبة‌های مدرسه تنظیم و شرایطی مقرر کردیم. یکی از مواد درسی آن، زبان انگلیسی بود. در این باره با آیت‌الله بروجردی، مشورت کردیم. ایشان تحسین کردند و فرمودند: «اگر کسی یک زبان بداند، یک آدم، اگر دو زبان بداند، دو آدم و اگر سه زبان بداند، سه آدم است». ما رفتیم، استاد زبان انگلیسی را نیز دیدیم، ولی متأسفانه یکی از افراد، خدمت آیت‌الله بروجردی رفت و گفت: آقا مردم اگر بفهمند که با پول آنان زبان خارجی تدریس می‌شود، عقیده‌شان نسبت به شما سست می‌شود! آقا هم که معمولاً مراعات جوانب را می‌کردند، قانع شدند و برنامه اجرا نشد» (مصاحبه با حجت‌الاسلام شیخ مجتبی عراقی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

۳۰. «مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی - اعلی الله مقامه - مؤسس حوزه علمیه قم، به فکر افتادند یک عده از طلاب را به زبان خارجی و بعضی علوم مقدماتی مجهز کنند تا بتوانند اسلام را در محیط‌های تحصیل کرده جدید بلکه در کشورهای خارج تبلیغ نمایند. وقتی که این خبر منتشر شد، گروهی از عوام و شبه‌عوام تهران رفتند به قم و اولتیماتوم دادند که این پولی که مردم به عنوان سهم امام می‌دهند، برای این نیست که طلاب زبان کفار را یاد بگیرند، اگر این وضع ادامه پیدا کند ما چنین و چنان خواهیم کرد! آن مرحوم هم دید که ادامه این کار موجب انحلال حوزه علمیه و خراب شدن اساس کار است، موقتاً از منظور عالی خود صرف نظر کرد» (مطهری، مرتضی، همان، صص. ۱۸۸-۱۸۷).

۳۱. استاد مطهری این جریان را در همان مقاله این‌گونه تشریح کرده است: «در چند سال پیش در زمان زعامت و ریاست مرحوم آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی - اعلی الله مقامه - عده معتابیه‌ی از علما و فضلالی میرز نجف که در زمان حاضر بعضی از آنها مرجع تقلیدند جلسه کردند و پس از تبادل نظر اتفاق کردند که در برنامه دروس طلاب تجدید نظری نمایند و احتیاجات روز مسلمین را در نظر بگیرند و حوزه نجف را از انحصار فقاقت و رساله عملیه‌نویسی خارج کنند. جریان به اطلاع معظم له رسید. معظم له که قبلاً درس خود را از جریانی که برای مرحوم آیت‌الله حائری پیش آمده بود و از نظایر آن یاد گرفته بودند پیغام دادند که تا من زنده هستم کسی حق ندارد دست به ترکیب این حوزه بزند، اضافه کردند سهم امام که به طلاب داده می‌شود فقط برای فقه و اصول است نه چیز دیگر. بدیهی است که عمل ایشان درس آموزنده‌ای بود برای آن آقایان که زعمای فعلی حوزه نجف هستند. با این توضیح معلوم شد که چرا شخصیت‌های برجسته ما همین که روی کار می‌آیند از انجام منویات خود عاجزند؟» (مطهری، مرتضی، همان، ص. ۱۸۸).

۳۲. این مسأله که جریان مشروطیت در رویکرد سیاسی آیت‌الله بروجردی تأثیر عمیقی بر جای گذارده، در بخش قبل به سخنان برخی معاشران ایشان مستند گردید. به عنوان یک نمونه‌ی دیگر، آیت‌الله مکارم شیرازی اظهار می‌دارد: «آیت‌الله بروجردی، به خاطر حوادث دردناک مشروطیت، که سیاست‌بازان حرفه‌ای و عامل دست اجانب سر رشته کار را از دست روحانیت خارج ساختند و ضربه بر کیان مسلمین ایران زدند، نسبت به بسیاری از حرکت‌های سیاسی بدبین بود و با سوءظن به آنها می‌نگریست» (مصاحبه با آیت‌الله مکارم شیرازی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

۳۳. «ایشان [آیت‌الله بروجردی] در سال ۱۳۳۵ مبارزه پیگیر خود را با بهائیت شروع نمود. جناب آقای فلسفی، به دستور ایشان، یک ماه رمضان، از طریق رادیو، به نقد عقاید و اندیشه‌های بهائیان پرداخت. مرحوم حضرت امام هم، مرتب به آیت‌الله بروجردی، در تماس بود تا مبارزه با بهائیت ادامه یابد» (مصاحبه با آیت‌الله سبحانی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

ایشان، خطر بهائیت را خیلی جدی می‌گرفت. وقتی که در بروجرد بوده، علیه این گروه اقداماتی می‌کرده است. در قم، برخی از مبلغین و فضلا، با مبلغان بهائیت مکاتبه و مناظره داشتند. از جمله آقای منتظری، با یکی از مبلغان بهائیت، مکاتبه داشت، و شبهات را پاسخ می‌داد. به خاطر تلاش پیگیر آیت‌الله بروجردی، در ریشه کن کردن این گروه ضاله، دربار، ناچار شد که یکسری تبلیغات، از طریق رادیو علیه بهائیت به راه بیندازد. این حرکت و مبارزات، تا به آنجا رسید که سرلشکری به اتفاق آقای فلسفی رفتند و معبد بهائیت را خراب کردند و تلویزیون هم این صحنه را نشان داد» (مصاحبه با حجت الاسلام واعظزاده خراسانی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

۳۴. آیت‌الله سلطان درخواست شاه از آیت‌الله بروجردی برای وارد شدن مستقیم مرجعیت به جریان مبارزه با بهائیت و دادن قول مساعد برای عمل متقابل رژیم را این‌گونه نقل کرده: «آیت‌الله بروجردی، نسبت به بهائیت حساسیت خاصی داشتند و با آنان مبارزات فراوانی کردند. می‌فرمودند: هرگاه با شاه ملاقات کرده‌ام تاکید داشتم که جلوی این فرقه ضاله مضله را بگیرند و او هم وعده می‌داد، ولی عمل نمی‌کرد. تا در یکی از ملاقات‌ها به او فشار آوردم. گفت: این کار از من ساخته نیست. باید شما کمک کنید. گفتم: من چه قدرتی دارم؟ قدرت در دست شماست. گفت: شما، مردم را وادارید که شکایت کنند و به من منعکس شود، تا من مستندی برای جلوگیری داشته باشم. من دیدم، نظر بدی نیست، از این روی، از آن به بعد، مردم شهرستان‌ها را وادار به نوشتن نامه‌هایی علیه این جریان کردیم. ماه رمضان که فرا رسید، به آقای فلسفی گفتم: علیه بهائیان سخنرانی کنند. نتیجه این کوشش‌ها این شد که شاه، باتمانلیچ را وادار کرد که ساختمان حضیره القدس (مرکز بهائیان) را خراب کند. پس از دو - سه روزی خبر دادند که این مرکز را خراب نمی‌کنیم، بلکه تبدیل به کتابخانه می‌کنیم. آخر یکی از شب‌ها آمدند گفتند: از دربار کسی ملاقات می‌خواهد. اجازه دادم. آن شخص آمد و گفت: از سفارت آمریکا، از شاه خواسته‌اند که با اقلیت‌های مذهبی کاری نداشته باشید، زیرا ما خود را موظف می‌دانیم که امنیت اقلیت‌ها را حفظ کنیم. اگر شما نمی‌توانید امنیت آنها را حفظ کنید، ما در صدد حفظ آنها باشیم از این روی، ادامه این موضوع، با حیثیت ما منافات دارد. من هم، با کمال تأسف، گفتم: قضیه را خاتمه بدهید که باعث ذلت مسلمانان نگردد، لذا قرار شد: مرکز بهائیان را تبدیل به کتابخانه بکنند. به حساب ظاهر قضیه خاتمه یافت» (مصاحبه با آیت‌الله سیدمحمدباقر سلطانی طباطبائی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

۳۵. «احتمال دارد که دستگاه استفاده لازم را از تبلیغات علیه بهائیت برد و آنگاه، قضیه را رها کرد و حتی مانع شد. بعد از نهضت ملی نفت و کودتای ۲۸ مرداد و بدبینی مردم نسبت به شاه و اعمال او، شاه برای این که خود را مذهبی جلوه بدهد و از جو مذهبی به نفع خود بهره‌برداری کند، مبارزه و تبلیغات علیه بهائیت را که مورد علاقه آیت‌الله بروجردی بود، به آن گونه به راه بیندازد. مدتی، این مبارزات گرم و پیگیر ادامه یافت که ورق برگشت و دستگاه، مانع تبلیغات شد. حضرت آیت‌الله بروجردی، در انزوا قرار گرفتند. برخی از روحانیون و فضلایی که در اطراف و اکناف ایران، علیه بهائیت تبلیغ می‌کردند، دستگیر شدند. دستگاه، مبارزه علیه بهائیت را شروع کرد زیرا به نفع خود تشخیص داد. پس از آن که بهره‌برداری‌های لازم را در این راستا کرد، لزومی نداشت که از این حرکت، جانبداری کند و شاید به مصلحت دستگاه نمی‌دانست که جو متشنج باشد از این روی، مانع شد. یا این که دول خارجی، به دولت ایران، فشار آوردند و مانع ادامه کار شدند. این مبارزه، آغاز خوبی داشت اما پایانی تلخ و غمناک. آیت‌الله بروجردی، جواب تلگراف علما را نمی‌داد و نمی‌خواست که کار دنبال شود. کار به بن بست رسیده بود. روزگار، روزگار سختی بود. آیت‌الله بروجردی، مظلومانه در انزوا شددی قرار گرفت. گاهی به نظر می‌رسید این یک انتقامی است که شاه از وی و از جامعه روحانیت می‌گرفت. با اینکه اول شخص روحانیت بود و مرجع بزرگ جهان تشیع، ولی برای کوچکترین کاری باید کلی تلاش می‌کردند تا تحقق پذیرد. یک جوان یزدی را بهائیان می‌خواستند اعدام کنند، ایشان مدتی زیاد تلاش کردند تا جلوی اعدام آن شخص را بگیرند. یا برخی از فضلا را که دستگیر می‌شدند، چقدر باید تلاش می‌کرد تا آزاد شوند و...» (مصاحبه با حجت الاسلام واعظزاده خراسانی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

۳۶. خطبه‌ی ۴۰ نهج البلاغه (صبحی صالح).

۳۷. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، جلد ششم، باب پنجم، فصل نهم با عنوان «فی الفتنة»، حدیث ۱۰۶۷۲.

۳۸. آیه‌ی ۱۴۱ سوره‌ی نساء.

۳۹. «دو نفر از روحانیون، که یکی از آنان سیدعلی اکبر برقی بود، در کنفرانس صلح وین شرکت کرده بودند. در موقع بازگشت وی به قم، عده‌ای از توده‌ای‌ها به استقبال ایشان شتافتند و انبوه طلاب و مقدسین هم تظاهرات مخالفی به راه انداختند و چیزی نمانده بود که بین طرفین، درگیری رخ دهد. نیروی نظامی دخالت کردند و به زور متوسل شدند که من در بین جمعیت حاضر و ناظر بودم. و بعدا معروف شد که در تیراندازی‌های پلیس، برخی از طلاب کشته شده‌اند. این جریان اوج گرفت و عده‌ای از علمای دربار، به قم آمدند و به آیت‌الله بروجردی تاکید داشتند که شما، دولت مصدق را به خاطر این بی‌احترامی به شما و حوزه علمیه قم، محکوم کنید. آیت‌الله بروجردی، با کیاستی که داشت، متوجه شده بود، در این قضیه دست دربار، برای تضعیف دولت مصدق، در کاراست از این روی، به پیشنهاد علمای درباری توجه نکرد و دولت مصدق را مورد انتقاد قرار نداد و در جواب آقایان درباری گفت: «من کاری ندارم». من خودم، عده زیادی از وابستگان دربار و گویندگان دربار را دیدم که در اجتماعات عظیم آن روزها در قم، که در صحن مطهر بر پا می‌شد، علیه مصدق و آیت‌الله کاشانی سخنرانی می‌کردند. آیت‌الله بروجردی وقتی که دید جوسازی‌ها علیه دولت به اوج خود رسیده است و درباریان می‌خواهند از این قضیه سوءاستفاده کنند، در ضمن درس، سخنانی به این مضمون گفت: «رئیس دولت، با این که گرفتاری‌های زیادی داشت، شخصا با من، تلفنی تماس گرفت. ایشان، تمام تقاضاهای مرا انجام داده است. من از ایشان هیچ شکایتی ندارم. رئیس دولت، برای مملکت خدمت می‌کند. طلاب، پی درس‌شان باشند و قضیه را دنبال نکنند». ایشان، با این حمایتی که از دکتر مصدق، به عمل آورد، آشوب را فرو نشاند و نگذاشت از حوزه علمیه و وجود ایشان، در راه عزل دکتر مصدق، بهره‌برداری شود. روح و نبض حوزه علمیه قم، از نهضت ملی نفت، حمایت می‌کرد بخصوص، تا وقتی که بین دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی، اتحاد و اتفاق بود. پس از اختلاف، در حوزه علمیه قم هم، بر سر این قضیه، اختلاف پدید آمد. برخی، طرفدار دکتر مصدق بودند و برخی طرفدار آیت‌الله کاشانی» (مصاحبه با حجت الاسلام واعظزاده خراسانی، مجله‌ی حوزه ۴۴-۴۳).

۴۰. زمان زیادی از درگذشت آیت‌الله بروجردی نگذشته بود که لایحه‌ی اصلاحات ارضی تصویب و اجرایی شد. شاه بعدها صریحاً از مانع‌آفرینی آیت‌الله بروجردی به عنوان علت تعویق اجرای لایحه‌ی اصلاحات ارضی سخن گفت.